

تاسیس کننده تاسیس

۱-۶	...
۱-۶۱	...
۶۱	...
۶۲-۶۶	...
۶۶-۶۷	...
۶۷-۶۸	...
۶۸-۶۹	...
۶۹-۷۰	...
۷۰-۷۱	...
۷۱-۷۲	...
۷۲-۷۳	...
۷۳-۷۴	...
۷۴-۷۵	...
۷۵-۷۶	...
۷۶-۷۷	...
۷۷-۷۸	...
۷۸-۷۹	...
۷۹-۸۰	...

پایادگار

مجله ماهیانه ، ادبی ، علمی و تاریخی

مدیر مسئول

تجاس قبال

این مقاله از کتاب فلسوف معروف فرانسوی ژول سیمون (Jules Simon) (۱۸۱۴-۱۸۹۶) با عنوان ترجمه شده است.

فهرست مندرجات

۹-۱	آزادی فکر
۱۹-۱۰	ادگار بلوشه
۱۹	بر شما بگذشت و بر ما هم گذشت
۲۲-۲۰	کارآسی شاهنامه خوان
۳۲-۲۳	نقل از کتاب شاهد صادق
۳۶-۲۴	اولین دوربین نجومی در ایران
۵۰۷-۳۷	علیرضای عباسی و رضای عباسی
۷۱-۵۰۸	ما و خوانندگان
۷۴-۷۲	مطبوعات تازه
۷۵	بعضی توضیحات
۸۰-۷۶	فهارس سال دوم مجله

يك بار نیز او در همین کتاب در باب «تاریخ علم و ادب» در ایران

سید کونین جلال الوزرا عجلال‌الدین صاحب عالم و عادل عرض علم و علو نکه‌ای که در خانه اشاره بان می‌نماید است اینکه سال وفات انوری را تذکره نویسنده یعنی من در شاهنامه ۵۴۷ و بعضی دیگران در ۵۸۷ دانسته‌اند و استاد علامه ارجمند آقای قزوینی در مقاله جامعی که در این باب نوشته و در جلد دوم مقالات اشاعت بطبع رسیده این مردم را «تاریخ علم و ادب» نامیده و چنین حدس زده‌اند که سال ۵۵۶ که در بعضی از نسخه‌های خطی تذکره دولتشاه برای سال فوت او آمده به جهت نزدیک تر است.

قطعه‌ای که فتوحی در خطاب انوری گفته و در آنجا بگذشتن یازده سال از تاریخ قبل ابوالحسن عمرانی که در ۵۴۵ اتفاق افتاده تصریح میکند جای شکی باقی نمی‌گذارد که انوری لا اقل تا سال ۵۶۰ در حیات بوده اما چقدر بعد از این سال فوت کرده معلوم نیست ولی بهر حال نباید زیاد مدتی بعد از این تاریخ زنده مانده باشد.

یادگار

خرداد ۱۳۲۵ - جمادی الآخره - رجب ۱۳۶۵ - مه - ژوئن ۱۹۴۶

مسائل روز

آزادی فکر^۱

بچه جهت ما جویای آزادی سیاسی هستیم؟ باین جهت که ما آزاد آفریده شده ایم و چون تنزل از مقامی که خداوند خلقت بماداده موجب آزار خاطر ما خواهد بود بهیچ قیمت نمیخواهیم از این مقام دست برداریم.

بحث در موضوع آزادی فکر هم بحثی حقوقی است و هم بستگی بسعادت ما دارد از لحاظ حقوقی اگر بخواهیم ریشه آزادی طلبی انسان را بیابیم باید باحوال قوه شعور خود توجه کنیم چه در این توجه است که می بینیم که خداوند مخلوقات خود را بدو دسته مشخص تقسیم نموده یکدسته آنها که باید از نعمت آزادی متمتع باشند دسته دیگر آنها که محکوم حکم قضا و قدر و در قید عدم رشد خود اسیرند. باین دسته دوم که چاره ای جز اطاعت احکام طبیعت ندارند و در مقابل آنها مقاومت نمیتوانند و از تنه مجرای آن عاجزند خداوند قوه ادراک نداده لیکن برخلاف نوع انسان را هم با قوه ادراک

۱- این مقاله از یکی از کتب فیلسوف معروف فرانسوی ژول سیمون Jules Simon (۱۸۱۴-۱۸۹۶) بنام آزادی La Liberté عیناً ترجمه شده.

خلق کرده وهم باو قدرت آزادی بخشیده است. این دو صفت چنان ملازم یکدیگرند که ادراک بی آزادی عذاب‌ی الیم است و آزادی بدون ادراک مفهوم خارجی ندارد. اگر کسی بخواهد که از ما که فکر میکنیم نعمت آزادی را سلب کند یا آنکه فکر ما را که آزاد خلق شده‌ایم بدرجه حیوانیت تنزیل مرتبه دهد هم بما توهین کرده است وهم نسبتاً بخداوند خالق عصیان ورزیده است.

هر موقع که بعلی خارج از حیطه اراده انسان قوه دراکه ما قدرت خود را از دست میدهد آزادی از ما سلب میشود وهم از حق آزادی طلبی محروم میمانیم بهمین جهت است که طفل تا بحد رشد فکری نرسیده از آزادی بی نصیب و در قید اطاعت و التزام مقید است و دیوانه در زنجیر و مجس گرفتار و اقوام وحشی و بی تمدن تحت اداره دیگران ایام را بسر میبرند.

باید گفت که کسانی که زیر این بارها میروند مستحق زجر و قیدند چه اگر رشد فکری داشتند خود بخود این قبیل زنجیرها را پاره میکردند و آزاد میزیستند. البته برای طفل این قید موقتی است ایکن اگر شخص بالغی آنرا بپذیرد یا کسی بخواهد او را دائم مقید نگاه دارد راهی برخلاف سنن طبیعی رفته است.

اگر بخدا معتقدیم ونوع خود را محترم میداریم باید برضد این بدعت مبارزه نمائیم و قبول نکنیم که یکی از تشکیلات انسانی ما را از تمتع از آزادی بی بهره نماید و بکوشد که از ما شایستگی استفاده از آنرا بگیرد.

دولت که وجودش از لحاظ حفظ امن و عدالت در میان مردم لازم است بر من هیچ الحکمی نمیتواند مگر آنکه آزادی من با آزادی دیگری لطمه‌ای وارد سازد و اگر در محدود کردن آزادی من حقی باو داده شده است تنها بملاحظه دفاع از آزادی عمومی است.

هنگامیکه امری سیاسی از قبیل تغییر قوانین عمومی یا انتخاب نماینده‌ای پیش می‌آید دولت حق دارد که مرا راهنمایی کند و در این مرحله بمن دستوراتی بدهد زیرا که او را برای همین که عادلانه رفتار نماید و از اعمال منافع شخصی جلوگیری کند انتخاب کرده‌اند، لیکن وقتیکه من در مغازه‌ای یا کارخانه‌ای برای مصالحی که دامنه آن بان

اندازه‌ها عمومیت ندارد داخل میشوم چون وجود دولت چندان لزوم ندارد او هم نباید زیاد مزاحم من شود، بهمین نسبت موقعیکه من در خانه خود هستم چون دیگر از هرگونه سلطه و اداره دولتی خارج زیست میکنم قدرت دولت که دم در منزل من از میان میرود نباید از در منزل ببعدها من کاری داشته باشد ریرا که مراقبت در حرکات من در داخل منزل دیگر با او نیست.

حال که مسلم شد که دولت قانونا حق پا گذاشتن بداخل منزل من ندارد بچه حق خود را مجاز مداخله در فکر و روح من میداند و بین من و خدای من حجابی ایجاد میکند؟ که باو حق داده است که در راز و نیازهای من با خدا دخالت کند یا عالم صفائی را که من در تحقیقات علمی دارم مکدر نماید و عقل و شعور مرا از بیمودن راه صواب منحرف سازد؟ بعقیده من هر اقدامی که مانع آزادی نفسانی من شود بزرگترین جنایات است زیرا که بنیان وجود مرا متزلزل میسازد اگر همه هستی مادی مرا بسرقت ببرند دست و پای مرا بغل و زنجیر ببندند و جسمم را از جان جدا نمایند چون در اصل وجود من تغییری حاصل نمیشود و از آنکه هستم باز نمیمانم با کی ندارم لیکن اگر احساسات و فکر من محکوم احکامی شود که بدست مردمی مثل من وضع شده چون می بینم که مقدس ترین حریم حرمت انسانیت آلوده گردیده است تحمل زندگی بر من ننگ خواهد بود.

کسانی که با حقایق ریاضی سروکار دارند و فضیلت خود را در این میدانند که حوائج روحی بشر را احساس نمیکنند نباید بیایند و بما بگویند که آزادی فکر با سعادت ملازمه ندارد و همینکه انسان در کارهای روزانه و عیش و نوش آزاد شد کفایت و آزادی فکر او را بریا و تزویر میکشاند.

این نکته مسلم است که بعضی از افراد ناس خیلی کمتر از بعضی دیگر از فکر خود استفاده میکنند و این از آن جهت است که درك لذا ید فکری همه کس را مورد نیست بلکه باید جرأت کرد و گفت که تا شخص کسی نباشد و بمقام و مرتبه ای نرسیده باشد نمیتواند بفهمد که آزادانه تحقیق و تتبع کردن و تحقیقات و اکتشافات خود را بدون مانع و رادع بیان نمودن و در خاطر دیگران انوار جدیدی از معرفت که علم از آنها محروم

شده است افکندن و از فکر مثل خود یا دانشمندی عالی مقام تر استمداد چستن چه لذتی دارد.

موقعی که رؤسای مافوق بآندره کشیش ۱ امر کردند که از خلطه و آمیزش بامالبرانش دست بردارد او رنجی برد که همه کس باحساس آن قادر نیست و اگر دکارت بجای او بود البته بیشتر رنج میبرد.

انسان از جسم و روح مرکبست منتهی در بعضی جسمانیت غالبست و در بعضی دیگر روحانیت، چون در جماعتی روحانیت بر جسمانیت غلبه دارد نباید چنین پنداشت که امتیازات حقوقی ایشان بهمین علت کمتر میشود یا کسی حق دارد که آنها را محدود کند. دستگاه فکر لطیف ترین و قوی ترین ماشینهاست و روش کاری دارد که نباید آنرا از آن راه سیر منحرف ساخت.

شخص عادی کور کوران بکاری که برای آن ساخته شده است سرفرود می آورد لیکن مرد صاحب فکر بکاری که کار او نیست بسختی تن در میدهد.

در دنیا عدد آشارهای بزرگی که رودخانه ها را بجوش و خروش درمی آورند بسیار است، اما از آن میان فقط آنهایی مفید افتاده که صنعت بشری از قدرت سقوط آنها در حرکت دادن ماشینهای قوی استفاده کرده در صورتیکه قدرت بقیه آشارها بهدر میرود و کسی از آنها بهره برنمیدارد. بهمین شکل چقدر استعدادهای عجیب دیده ایم که بعلت نیافتن وسایل تکمیل یا منحرف شدن از راهی که برای پیمودن آن مستعد بوده اند تلف شده و کسی از نام و نشان ایشان خبری پیدا نکرده است.

همین قوت استعداد است که بعلم مذکور در فوق گاهی چنان در دستگاه دماغ ایجاد اضطرابی میکند که مستعدترین مردم را از راه بردن کوچکترین کارها عاجز مینماید و در برخورد با ایشان انسان نمیداند که با ابلهی سروکار دارد یا با نابغه ای در صورتیکه

۱- آندره کشیش Le père André (۱۶۷۵-۱۷۶۴) یکی از فلاسفه یسوعی فرانسه است که از فلسفه دکارت حکیم پیروی میکرده و بامالبرانش Malebranche فیلسوف دیگر فرانسوی دوست و معاشر بوده *

پس از تأمل می بیند که ابله و نابغه در يك وجود جمع آمده و نابغه ای از اضطراب رفتار بلاهت شده است.

کسانیکه با تعلیم و تربیت سر و کار دارند میدانند که فلان طفل که در تحصیل زبان و آداب یونانی و رومی بیشعورترین اطفال بشمار می آید بمحض اینکه او را با ریاضیات آشنا میکنند استعدادی خارج از حدّ عادی از خود بروز میدهد و بیشعور دیروزی بصورت نابغه ای مستعد در می آید.

معلم خوب کسی است که میزان استعداد هر يك از محصلین را بدست داشته باشد و هر کس را براهی که میخواهد و میتواند براند حتی در تعلیم يك رشته معین و مخصوص همه اطفال را بتعقیب روشی واحد و اندارد بلکه برای تعلیم هر يك از ایشان روشی خاص برگزیند.

بسیاری از مردم هرگز از همان راهی که من میروم نمیگذرند ایکن باز همه بيك مقصد می رسیم و يك رشته حقایق را در می یابیم.

کسانیکه مدعیند که افکار نیز مانند مایعات بالاخره بسطح اولی خود میرسند در اشتباهند زیرا که عادی ترین مردم مکرر در دوره زندگانی خود صاحبان فکرهای بلندی را دیده است که میتوانند بمدارجی عالی برسند ایکن بر اثر موانعی مجهول القدر و ضایع از میان رفته اند.

مطالعه تاریخ گذشته همین حقایق را آشکار میسازد مثلاً وقتی دوره قرون وسطی را با قرون شانزدهم و هفدهم و هجدهم میسنجیم و خمود و بی اثری مردم آن دوره را در جنب نهضت پر برکت این قرون مشاهده میکنیم در شگفتی فرو میمانیم در صورتیکه فکر همیشه در بشر وجود داشته و طبیعت در پروراندن مردان بزرگ هیچوقت بخل و ضنت بکار نمیبرده است.

از توماس قدیس که مشهورترین دانشمندان قرون وسطی در اروپاست باتمام رنجی که او در راه تحصیل معرفت برده چیزی که در این مرحله بجا مانده بسیار کم و بیقدر است.

با اینکه علمای قرون وسطی از هیچ جهدی دریغ نمی‌کردند و حس کنبجکاو و حقیقت جوئی و جسارت علمی و جان‌نثاری در راه معرفت تا حد کشته شدن در ایشان بمرتبه اعلی بود باز باید دید که چه چیز کم داشته اند که مثل علمای جدید ب نتیجه مثبتی نمی‌رسیده و از بر داشتن قدمهای بلندی عاجز میمانده‌اند؟ آن گوهر شب چراغ که بایستی ایشان را هدایت کرده و ذهن و فکرشان را روشن و قوی داشته باشد همانا آزادی بوده است که ایشان از آن محروم بوده‌اند و بهمین علت هر نهضت فکری جدیدی که بروز میکرده در زیر فشار قیود زمان جان میسپرد و نوع بشر از آن استفاده‌ای نمیتوانسته است و از آن جز شرح مجاهدات فوق‌العاده جماعتی برای فرار از زیر بار این قیود اثری دیگر بجا نمیمانده. این مردم زورمند با وجود کمال استعداد مثل محکومین جزائی در انگلیس مجبور بوده‌اند که پیوسته سنگ آسیائی را بگردانند که هرگز گندی در زیر آن وجود نداشته بوده است.

فکر انسان در قرون وسطی در پنبه منطقی غلط گرفتار بود و علمای آن عهد آنرا بهمان شکل که قضیه‌ای منطقی را حل میکنند بکار و میداشتند باین معنی که فکر در آن ادوار دائماً از کبری ب نتیجه میرسید بدون آنکه اجازه و قدرت داشته باشد که کبری را بسط یا نتیجه را تغییر دهد یا آنکه خود را از قید این منطق استعداد کش برهاند. از همان اوان تحصیل در مغز او چنین فرو می‌کردند که ارسطو در چهار صد سال قبل از میلاد راهی را که نوع بشر باید تا جان در بدن دارد مأیوسانه بپیماید معین کرده و غیر از آن راهی دیگر نیست.

این جماعت از ارسطوی واقعی ارسطوئی دیگر ساخته بودند که کلام او وحی منزل بشمار میرفت و وجود او عین منطق و علم محسوب میشد. هیچکس حق نداشت که در بیمودن این راه بچپ و راست خود نگاه کند، حکومتها هم از این اتحادی که در روش تحصیل وجود داشت استفاده می‌کردند لیکن استناد کلی با کلیسا بود. علمای این دوره میخواستند که با اعمال قیاس منطقی و کش آوردن مضمون يك حکم الی مالا نهاییه کلیه مسائل جدید و ممکنه را حل کنند و با تحریض مردم بقیاس نگذارند که فکر ایشان در

خط تصور و ابداع بیفتد.

از علم در دست مردم جز يك رشته مختصر احكام كه دولت و كليسا آنها را حق و مشروع شناخته بودند چیزی دیگر نبود و كار اهل تحصیل بهمان انحصار داشت كه این جمله را بخوانند و با مو شكافی عجیب در شرح آنها كه كوچكترین ثمری نداشت عمر ضایع كنند. تمام هم كليسا و شاه و روحانیون و اشراف بتعقیب این عمل لغومصروف بود و همه بمردم میگفتند كه صلاح در تعقیب شیوه اسلاف است و جز پشت سر بجهتی دیگر نباید نگاه كرد چه اگر در این نظمی كه بر قرار است چیزی جا بجا شود نوع بشر راه هلاك خواهد پیمود، نظم عالم بموئی بسته است، هر كس چیزی تازه بیاورد نجس و كافر شده است، آن همه احكام تكفیر و میر غضب را برای جلوگیری از بدعت باز كافی نمیشمردند، حاصل حكمت و كلام و سیاست و تاریخ و حقوق در آن ایام جز جامد و بیحرکت نگاه داشتن دماغها چیزی دیگر نبود و چون دماغها در چنین حال سر میکرد راه برای اصحاب هوی و هوس باز میشد تا هر فكري را میخواهند بكشند و بهر كس میخواهند آزار برسانند.

البته در هر تعلیم و تربیتی مقداری تقلید و تعبد وجود دارد چه خواه نا خواه هر كس كه تعلیمی میگیرد باید از روشی كه سابقین داشته اند پیروی كند و پا را جای پای ایشان بگذارد و این كاری است ضروری مگر آنكه مثل ژان ژاك روسو خواب این را ببینیم كه روزی برای هر يك از محصلین يك معلم مخصوص هوشیار بر طبق استعداد او معین كنیم.

فضل تعلیم و تربیت جدید در این است كه همه راه و روشهای علمی را بمردم می آموزد و بهیچ بهانه ای كه با علم مغایرت داشته باشد هیچيك از آنها را از برنامه خود حذف نمیکند و با تعلیم زبان و ادبیات یونانی و لاتینی مردم عصر حاضر را با ادوار علمی درخشان قدیم مرتبط میسازد.

البته این عمل مستلزم انداختن مردم است در روی خطی معین لیکن این خط خطیست كه آنها عقلا و نوابغ كشیده اند و غرض از پیمودن آن نیز مقید ساختن افكار در

پیروی از روشی معین نیست بلکه منظور از آن پرورش ذوق و دادن اسباب کار بدست تازه کاران است تا هر کس بیاری آنها بتواند آزادانه در زمینه‌ای که خود اختیار میکند کار کند و با داشتن روشی معین از خط مستقیم منحرف نگردد.

تفاوت فاحشی که بین يك شاگرد و يك معلم وجود دارد اینست که شاگرد تمام مساعی خود را در تعقیب روشی که معلم برای او برگزیده بکار میبرد در صورتیکه معلم برای پیروی از روشی تازه‌تر آزاد است.

همین شاگرد پس از آنکه بمقصود رسید و راه و رسم کار خود را یافت آنوقت با وجود یاسی که در تمام دوره تحصیل داشته از سرعت ترقیات خود تعجب میکند.

البته بین قوه درآ که و اشیاء قابل ادراك رابطه‌ای طبیعی وجود دارد لیکن برای آنکه این رابطه برقرار شود باید شخصاً جهد کرد و جهد مزبور با آزادی قرین باشد.

سرگذشت گالیله واقعاً حزن آور و موجب عبرت است. این مرد بزرگ که یقین داشت که زمین می‌گردد و قضاة ابله او را بتوبه کردن از این رأی مجبور کردند نمونه بسیار بارزی است از فشار زور بر فکر و از این نمونه‌ها ما هر روز داریم چه علناً می‌بینیم که چقدر مردم هر روزه بدشمنی با فکر بعنادی مخصوص بر می‌خیزند و با هر فکر تازه‌ای بشدت هر چه تمامتر جنک میکنند و اگر مثل قضاة گالیله احکامی برای آنکه بچشم حکما بکشند ندارند با حربه‌ای که بغلط آنرا ذوق سلیم می‌نامند و در حقیقت جز عرف و کهنه پرستی چیزی دیگر نیست بمخالفت قیام میکنند.

هر قدر انسان کوچک باشد موقعیکه تصور میکند که بحقیقتی پی برده است نمیتواند در کسانی که نمیخواهند حقیقت در لباس حق جلوه کند بدیده حقارت ننگرد چه این تحقیر فقط باین بهانه است که حقیقت باحقه بازی درست در نمی‌آید یا مطابق عقاید ایشان نیست. رسیدن بعلم کاری مشکل است بهمین جهت هر کس باید در مقابل آن سر تعظیم فرود آورد.

مذهب مسیح که مذهبی پر مغز است در تعریف سعادت حقیقی میگوید که سعادت مواجهه با خداست یعنی درك حقیقت است بی حجاب. اما افسوس که میزان قدرت

هر يك ارما بسیار محدود است و بهمین علت برای آنکه حقیقتی را دریابیم هم دقت بسیار لازم است و هم بمعونت مردان بی شمار نیازمندیم.

اگر مرگ همچنانکه کاتولیکها معتقدند و من نیز امیدوارم چنین باشد که ما را با حقیقت مواجه قرار ندهد تحمل آن بسیار ناگوار خواهد بود آن هم باین زودی و درست در موقعیکه انسان راه کار را یافته و اسباب کار را بدست آورده است.

اگر مردم واقعاً بعظمت مقام علم و احتیاج خود بآن و تمتعانی که از آن برمی آید پی میبردند بجای آنکه متوجه مسائل بچگانه شوند و در پی مقامی بدونند یا برای منافع روزانه بجنگهای خانمانسوز پردازند همه گرد یکدیگر جمع می آمدند و تمام قوای جسمانی و عقلانی خود را در راه از میان بردن اشتباهات و پی بردن بحقایق مجهول و پیش رفتن در راه معرفت علل و اسباب امور دست اتحاد بیکدیگر میدادند.

اگر چنین میشد میتوانستیم بگوئیم که کاری اساسی و مفید انجام یافته و انسان بر طبق قواعد انسانیت عمل نموده و مردم بمقامی رسیده اند که شایستگی زیارت جمال ایزدی و همکاری با خداوند خالق خود را یافته اند.

سعی کنید تا هر قانونی که میگذارید برای معاونت و تقویت و قدر دانی از فکر باشد و از قوانینی که فکر را در قید و بند می اندازد خود داری نمائید و قدرت قانون را در راه تضعیف قدرت فکر بکار نبرید.

مقدم ترین انواع آزادی که ساده ترین تمام آنهاست و سرچشمه کلیه آزادیها و امتیازات بشری محسوب میشود آزادی فکر است.

آیا مردم حق داشته اند که گالیله را فقط بجرم اینکه پرده از روی یکی از اسرار طبیعت برداشته است بزانو در آورند؟

خاورشناسان نامی

ادگار بلوشه^۱

(۱۸۷۰-۱۹۳۷ میلادی)

بقلم استاد علامه آقای

محمد قزوینی

سطور ذیل عبارت است از شرح احوال مرحوم ادگار بلوشه^۱ کتابدار شعبه شرقی از نسخ خطی کتابخانه ملی پاریس که نویسنده این مقاله محمد بن عبد الوهاب قزوینی پس از رحلت فقید مزبور در پنجم ماه سپتامبر ۱۹۳۷ میلادی (۱۶ شهریور ۱۳۱۶) در پاریس از دفتر کتابخانه مشارالیهها بدست آورد و آنچه را که روزنامه^۲ تان ۲ مورخه نهم همان ماه سپتامبر در خصوص آن مرحوم نگاشته بود نیز بر آن علاوه نمودم، و در همان اوقات میخواستیم که برای قضای دین وجدانی خود نسبت بآن مرحوم که همبسمت اینکه من فردی از افراد ایرانیان هستم و او بواسطه تألیفات و نشریات خود خدمات شایان فنا ناپذیری بزبان و تاریخ و ادبیات ایران نموده است و هم شخصاً و بنحو خصوصی بواسطه حقوق بیکرانی که آن مرحوم بر ذمه شخص خود من ایجاب نموده است ترجمه احوال او را در یکی از مجلات ایران منتشر سازم چه اولاً آن مرحوم مدت چهل سال تمام از عمر فعال پرکار خود را از سنه ۱۸۹۵ میلادی که تاریخ ورود او بکتابخانه ملی پاریس است الی سنه ۱۹۳۵ که تاریخ تقاعد او بود تماماً و بدون اشتغال بهیچ کار دیگر صرف طبع و نشر و تألیف کتب مفیده که صورت اسامی مهمات آنها بعد ازین مذکور خواهد شد و عمده آنها راجع بادبیات ایران و تاریخ ایران و نقاشیهای ایران و معرفة الکتب ایران است نموده است و مخصوصاً تهیه فهرس نسخ خطی فارسی محفوظه در کتابخانه ملی پاریس در چهار مجلد که شاهکار تألیفات و نتیجه تمام عمر اوست و محتوی

است بر وصف دوهزار و چهارصد و هشتاد و یک نسخه خطی فارسی، و تصحیح مجلد دوم از قسمت مغول از جامع التواریخ تألیف رشیدالدین فضل الله وزیر غازان و اولجایتو که مشتمل است بر تاریخ جانشینان چنگیزخان از اوکتای قاآن بن چنگیزخان تا آخر سلطنت تیمور قاآن بن چیم کیم بن قوبیلای قاآن بن تولی بن چنگیزخان باحواشی و تعلیقات بسیار مفصل و مبسوط در ۶۸۹ صفحه، و این مجلد دوم جامع التواریخ که مرحوم بلوشه طبع نموده دنباله طبع مجلد اول از همان کتاب است که در سنوات ۱۸۵۸-۱۸۸۸ میلادی بتوسط مستشرق معروف روسی برزین ۱ در سه جلد با سه جلد علیحده ترجمه روسی در پترزبورخ در نهایت دقت و صحت و ضبط و اتقان بطبع رسیده است، و این قسمت مشتمل است بر تاریخ قبایل مختلفه مغول و اترک و تاریخ اجداد چنگیزخان و تاریخ مفصل و مبسوط خود چنگیزخان از ابتداء ولادت او تا حین وفات او، ولی بدبختانه این قسمت از جامع التواریخ یعنی آنچه برزین طبع نموده مدتهای مدید است که از کبریت احمر نایاب تر و عزیز الوجودتر شده است و مطلقاً و اصلاً در هیچ جای دنیا بهیچ قیمتی نسخه از آن بدست نمی آید بطوریکه این نسخه چاپی بدون هیچ اغراق از اصل نسخ خطی جامع التواریخ کمیاب تر شده است و حتی آنکه در کتابخانه عریض و طویل ملی پاریس و همچنین در اغلب کتابخانههای معروف اروپا مطلقاً نسخه از آن موجود نیست، ایکاش اولیای دولت فعلی روسیه شوروی بفکر تجدید طبع این قسمت از جامع التواریخ که زنده کرده مستشرق شهیر مملکت خودشان است می افتادند و باین طریق متنی بزرگ بر متعین تاریخ مغول نهاده کار آنها را بی نهایت آسان تر می نمودند.

و ثانیاً مدت بیست و اند سال از حدود ۱۹۰۸ بعد در اوقاتی که نویسنده این سطور بقصد طبع و تصحیح تاریخ جهانگشای جوینی در پاریس اقامت داشت. تمام این مدت با مرحوم باوشه محشور و معاشر بودم و از راه نمائیهها و اطلاعات و وسیع او در تاریخ مغول چه شفاهاً و چه از حواشی و تعلیقات او بر مجلد دوم جامع التواریخ که آن

کتاب نیز در همان اوقات باهتمام او در تحت طبع بود و او اجزاء متفرقه آن کتاب را قبل از طبع نهائی دائماً و بدون مضایقه در اختیار من مینهاد استفاده کامل مینمودم و آن مرحوم با وجود اینکه مابین رفقا و همقطاران خود مشهور بسوء خلق و سختی معاشرت بود معذک با اینجانب در نهایت مهربانی و همراهی و ملایمت مانند یک رفیق شفیق صدیق از بذل هیچگونه مساعدتی در تسهیل جمیع وسائل طبع و تصحیح جهانگشای جوینی که اینجانب مشغول بدان بودم چون تماس نزدیک با عین کار خودش در این موضوع یعنی طبع جامع التواریخ داشت چه موضوع هر دو کتاب تاریخ مغول است مطلقاً و اصلاً کوتاهی مینمود و حتی بمن سپرده بود که هر وقت محتاج بکتابی میشدم برای تسریع عمل وعدم تفویت وقت در حاضر کردن کتاب بتوسط مستخدمین کتابخانه که غالباً بواسطه تقییش یک کتاب مابین چندین ده هزار کتب دیگر مورث معطلی زیاد برای طالبین میشود بخود او شخصاً رجوع کنم، و من با وجود نهایت خجالتی که از این کار یعنی از زحمت دادن مرد محترم فاضل عالمی مثل او و اتلاف وقت او داشتم ولی چون میدیدم که او این تقاضا را بانهایت صداقت و لطف و مهربانی از من کرده بود و حکایت تعارف و ظاهر سازی که هیچ موضوعی مابین ما نداشت در میان نبود و بعلاوه برای العین میدیدم که فی الواقع از کمک کردن بکسانی که بمساعدت او محتاج بودند قلباً خوشحال و مشغوف میشود لهذا با همه کراهت قلبی که ازین کار داشتم معذک گاهگاه و مخصوصاً در وقتیکه احتیاج مبرمی به بیش از سه کتاب پیدا میکردم (چه بر حسب مقررات داخلی کتابخانه در آن واحد دادن بیشتر از سه عدد نسخه خطی بکسی ممنوع است) ناچار باو متوسل میشدم و آن مرحوم که خدایش از من جزای خیر دهد و او را غریق رحمت و اسعه خود گرداناد با آن مقام شامخ در علم و فضل و رتبه ریاست در شعبه خود شخصاً برمیخواست و بمخزن کتب میرفت و خودش بدست خود کتب مطلوبه را در طرفه العینی چون جای هر یک از آنها را در مخزن وسیع کتب بخوبی میدانست و خودش یکیک آنها را معاینه و مطالعه نموده و فهرست کرده بود برای من حاضر میکرد و مرا فی الواقع غریق خجالت و انفعال و رهین لطف و افضال خود مینمود و من تا آخرین دقیقه عمر خود هیچوقت این مساعدهای صادقانه او را در

حق خویش فراموش نمیکنم و در آناء لیل و اطراف نهار همیشه آن قیافه مخصوص او با پیشانی گشاده و عینک یک چشم و ظاهری نسبتاً عبوس و باطنی باعلی درجه کریم و جوانمرد و خوش فطرت در نظرم مجسم است.

باری در آن اوقات که در پاریس بودم نتوانستم چنانچه قصد داشتم ترجمه احوال فقید مرحوم را در مجله از مجلات فارسی زبان که با هیچیک از آنها آشنائی نداشتم منتشر سازم و طولی نکشید که بواسطه ظهور جنگ عالمگیر در اوایل سپتامبر ۱۹۳۷ مجبور شدم که با خانواده پاریس را ترک گفته بایران مراجعت نمایم و در اینجا در طهران افسردگی خاطر و پریشانی حواس و سختی زندگی و سایر آلام و مصائب عمومی مسبب از جنگ که تمام دنیا را فرا گرفته بود و بعلاوه موجود نبودن یک مجله ادبی لایق این اسم در طهران مرا موقتاً از آن خیال منصرف نمود تا این اواخر که مجله یادگار باهتمام دوست دانشمند ارجمند من آقای عباس اقبال متعالله بطول بقائه تأسیس شد خواستم بخیال دیرین خود صورت خارجی دهم و ترجمه احوال فقید مرحوم را در آن مجله منتشر سازم ملتفت شدم که عکسی از آن مرحوم حاضر ندارم از اتفاقات حسنه در چند ماه قبل آقای هانری کربن ۱ مستشرق فاضل فرانسوی که ایشان هم مانند مرحوم بلوشه از اجزاء کتابخانه ملی پاریس میباشند برای مطالعه بعضی نسخ خطی که در کتابخانه های ایران موجود است بطهران تشریف آوردند و من موقع را غنیمت شمرده از ایشان خواستار شدم که اگر ممکن است عکسی از مرحوم بلوشه همقطار ارشد ایشان برای ما از پاریس بدست بیاورند و ایشان نیز بعاتد مألوف خود با نهایت ملاحظت قبول این زحمت را فرموده بدون فوت وقت بکتابخانه ملی پاریس مکاتبه نموده عکسی از اواخر اوقات عمر آن مرحوم که در این شماره بطبع رسیده است برای ما بدست آوردند، موقع را مغتنم شمرده تشکرات صمیمی خود را از این همراهی خدمت ایشان اظهار میدارم. بنا بر این اینجانب نیز چون شرایط را موجود و موانع را مفقود دید مقاله ذیل را که خلاصه از ترجمه احوال فقید مرحوم است ترتیب داده برای اداء عسری ازاعشار و

یکی از هزاران هزار حقوق آن فقید مرحوم بر ذمه خود در این مجله منتشر ساختم :
 مرحوم گابریل ژرف ادگار بلوشه ۱ در روز ۱۲ دسامبر ۱۸۷۰ در شهر
 بورژ ۲ متولد گردید. دوره تحصیلات او با موفقیت‌هایی درخشان انجام یافت و چند بار
 در مسابقات و امتحانات باخذ جوایزی نایل آمد.
 مرحوم بلوشه در ایام تحصیل استعدادی خاص برای فرا گرفتن ریاضیات داشت
 و با اینکه بعدها متوجه تحصیل السنه و تاریخ و آثار قدیمه شده ذوق ریاضی را از دست
 نداده بود و قدرت استدلال و منطقی که در تحقیقات خود در این رشته‌ها ظاهر میکرد
 نتیجه همین ذوق و استعداد ریاضی او بود.

بلوشه در مدرسه السنه شرقیه پاریس عربی عامیانه و فارسی را فرا گرفت و در این
 دو رشته باخذ تصدیقنامه موفق گردید، در ضمن مدرسه معارف عالیّه دارالفنون پاریس ۳
 را هم تمام کرد و در آنجا مأمور دادن کنفرانس‌هایی شد و در سال ۱۸۹۵ در کتابخانه
 ملی پاریس در قسمت نسخ خطی قبول استخدام نمود و چهل سال تمام در همین قسمت
 ابتدا بعنوان معاون کتابدار سپس کتابدار و از سال ۱۹۲۹ بسمت معاونت ریاست
 کتابخانه بمطالعه و کار اشتغال داشت و در این مدت چندسالی نیز در مطبعه ملی تصحیح
 نسخه‌هایی را که بزبانهای شرقی بطبع میرسید عهده‌دار بود و در تاریخ ۱۳ آوریل
 ۱۹۲۸ بدریافت نشان «لژیون دنور» سرافراز گردید.

در ماه نوامبر ۱۹۳۵ بر اثر خستگی و کار زیاد متقاعد شد لیکن دوره راحت
 او پس از این تاریخ زیاد طولی نکشید چه قریب بدو سال بعد یعنی در روز ۵ سپتامبر
 ۱۹۳۷ (۱۴ شهریور ۱۳۱۶ شمسی یا ۲۹ جمادی‌الآخره ۱۳۵۶ قمری) این
 دنیا را وداع گفت و دوستان خود را بفراق مبتلی ساخت.

آثاری که از مرحوم بلوشه باقی مانده و مجموعه آنها تنوع و عمق و وسعت
 دانش او را میرساند زیاد است و بهمین جهت تعداد آنها در اینجا برای ما ممکن نیست
 و از آنها مقداری در مجلات متعدده فرانسو و خارجه منتشر شده و اهم این مجلات

که مستشرق دانشمند مزبور در آنها مقالاتی نوشته بقرار ذیل است:

- سالنامه‌های موزه گیمه بعنوان مجله تاریخ و مذهب - اسناد مربوط بمراکش -
- کتاب شناسی جدید - مجله آکادمی هی پن - مجله فرانسه برای نقل نقاشیهای نسخ خطی
- مجله براینک تن - مجله صنایع مستظرفه - روزنامه آسیائی - موزئون - مجله آثار تاریخی -
- مجله انتقادی - مجله معرفت باحوال آشور و آثار تاریخی شرق - مجله شرق عیسوی -
- مجله شرق لاتینی - مجله کتابخانه‌ها - مجله تحقیقات مربوط بعالم یهود - مجله عالم اسلامی - مجله تاریخی - مجله سامی - مجله ایتالیائی راجع بشرق - مجله سمی ناروم کندا کویانوم و غیرها.

غیر از مقالاتی که مرحوم بلوشه در این مجلات نوشته در تالیف بعضی از دایرةالمعارف‌ها و مجموعه‌ها نیز شرکت داشته چنانکه ای پاره ای از مقالات دایرةالمعارف بزرگ فرانسه بقلم اوست و رساله‌ای را که بعنوان: «فهرست جغرافیائی بلاد ایران» در سال ۱۸۹۵ در پاریس جداگانه منتشر ساخته ابتدا برای مجموعه‌ای که بنام: «مجموعه تحقیقات مربوط بزبان و آثار تاریخی مصر و آشور» در دوازده صفحه نوشته بوده است همچنین مقاله ای از او در صورت مجلس شعبه علوم اخلاقی و تاریخی و زبانی آکادمی این چی ۱ (جلد ششم قسمت اول، جلسه روز ۲۱ ژون ۱۹۲۵) بطبع رسیده و مقاله‌ای نیز از او در کتابی که بیاد دستورجی صاحب کورستجی از اشجی پآوری در ژانویه ۱۹۳۴ نوشته شده انتشار یافته است.

از این مراتب گذشته مرحوم بلوشه بطبع و نشر يك عده از کتب مهم دست زده که از آن جمله است:

- ۱- فرهنگ پاره‌ای از قسمت‌های اوستا که دارمستتر ۲ منتشر کرده بود و این فرهنگ که ۱۶۷ صفحه است در سال ۱۹۰۱ در آلانسن ۳ چاپ شده.
- ۲- دیگر کتاب مآخذ شرقی منظومه «دیوین کمدی» داتته شاعر ایتالیائی در ۲۱۵ صفحه و شانزده صفحه مقدمه (پاریس ۱۹۰۱)

۱- Lincei ۲- J. Darmesteter ۳- Alençon

رتبه دهم
مشم
در شهر
ضد بار
داشت
زدست
میکرد
در این
یس ۳
تابخانه
قسمت
یاست
تصحیح
آوریل
راحت
سپتامبر
ی این
وسعت
نیست
مجلات
Ecole

۳- دیگر کتاب: «پرستش آفرودیت اناهیتا در میان عرب جاهلیت»، ۵۵ صفحه (پاریس ۱۹۰۲).



مرحوم ادگار بلوشه

۴- دیگر: «تحقیق در باب صرف و نحو زبان پهنوی» در ۱۷۲ صفحه (پاریس ۱۹۰۵).

۵- دیگر: «مقدمه بر جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله» که در سال ۱۹۱۰

صفحه ۷
در ۹۸
تاریخ جا
باز در جز
ترجمه
۷۷۲ ص
در سال ۰
چند کتاب
وفارسی
انتشار یا
صفحه و
دیگر
صفحه با
دیگر
در باب نقاش
دیگر
سردنی سر
چاپی و عک
دیگر
نقل و کار
-۱
-۳

در ۳۹۸ صفحه در لندن در جزء سلسله انتشارات اوقاف گیب بطبع رسیده.

۶- دیگر: « قسمتی از جامع التواریخ رشیدی یا تاریخ مبارک غازی » متضمن تاریخ جانشینان چنگیز تا هولاگو که در ۶۱۷ صفحه متن و ۷۰ صفحه ذیل در لندن باز در جزء همان سلسله انتشارات اوقاف گیب انتشار یافته.

۷- دیگر: « تاریخ سلاطین ممالیک » تألیف مفضل بن ابی الفضائل، متن عربی و ترجمه فرانسه آن در مجله ای بنام پاترولوژیا اریانتالیس ۱ در سه شماره متضمن ۷۷۲ صفحه.

۸- دیگر: « سفرنامه کارلیه دویبی نون ۲ در مشرق زمین » که آنرا مرحوم بلوشه در سال ۱۹۲۰ در ۳۲۲ صفحه در پاریس با حواشی تاریخی و جغرافیائی منتشر ساخته. چون مرحوم بلوشه بالأخص تخصص ذوقی بمعرفت آثار قدیمه و نقاشیهای شرقی داشت چند کتاب مهم در باب این رشتهها تألیف کرده مثل کتاب: « نقاشیهای نسخ خطی عربی و فارسی و ترکی کتابخانه ملی پاریس » که در سال ۱۹۱۱ در ۳۱ صفحه با ۶۴ تصویر انتشار یافته، دیگر کتاب: « نقاشیهای نسخ شرقی کتابخانه ملی » که بقطع بزرگ در ۳۲۵ صفحه و ۸۶ تصویر در ۱۹۲۰ منتشر شده.

دیگر کتاب تذهیب های نسخ خطی ترکی و عربی و فارسی کتابخانه ملی در ۱۶۴ صفحه با ۱۲۳ تصویر که چهار عدد آنها رنگی است (پاریس ۱۹۲۶).

دیگر کتب نقاشیهای شرقی مجموعه بودزی ۳ و فهرست اسامی چهار یادداشتی که در باب نقاشیهای شرقی منتشر شده، « ۱۷۷ صفحه و ۵۶ تصویر (ماکن و پاریس ۱۹۲۸) دیگر: « نقاشی اسلامی » که آنرا از فرانسه پی نیون ۴ بانگلیسی ترجمه کرده و مرحوم سردنی سنرس بر آن مقدمه نوشته و در سال ۱۹۲۹ در ۱۲۴ صفحه با ۲۰۰ تصویر چاپی و عکسی در لندن منتشر شده.

دیگر: « شرح تصویر اسکندر در دریا های شرقی » که از یکی از نسخ ترکی کتابخانه ملی نقل و کار یکی از شاگردان بهزاد است (در دو صفحه بایک تصویر پاریس ۱۹۳۲).

اما کار مهمتر مرحوم بلوشه باین علت که در قسمت نسخه‌های خطی کتابخانه ملی کار میکرد تألیف چند فهرست نفیس است از این نسخ مثل «فهرست نسخ عربی و فارسی و ترکی مسیوشارل شفر» که دولت آنرا پس از مرگ او خریده بود در ۲۳۱ صفحه (پاریس ۱۹۰۰).

دیگر: «فهرست نسخ زندو پهلوی و پارسی و فارسی مربوط بائین زردشت» که در ۱۳۲ صفحه بسال ۱۹۰۰ در بزانشن بطبع رسیده.

دیگر: «صورت و شرح نقاشیهای نسخ شرقی کتابخانه ملی» در ۲۷۸ صفحه (پاریس ۱۹۰۰).

دیگر: «فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی» در چهار مجلد که جلد اول آن در سال ۱۹۰۵ و جلد آخر آن در ۱۹۳۴ انتشار یافته متضمن شرح و وصف ۲۴۸۱ نسخه فارسی مجموع صفحات این چهار جلد بر ۱۷۴۰ صفحه بالغ است.

دیگر: «صورت کتب عربی مجموعه دکوردمانش» شامل ۲۳ صفحه که در ۱۹۰۶ در بزانشن بچاپ رسیده.

دیگر: «فهرست کتب عربی و فارسی و ترکی که مسیو دکوردمانش بکتابخانه ملی هدیه کرده» در ۹۰ صفحه (پاریس ۱۹۰۹).

دیگر: «ملاحظاتی در باب نسخ فارسی و عربی مجموعه مارتو» که در ضمن مجموعه ای ۱ بسال ۱۹۲۳ بچاپ رسیده.

دیگر: «فهرست نسخ عربی کتابخانه ملی که بین سنوات ۱۸۸۴ و ۱۹۲۴ تحصیل شده بوده است» شامل ۴۲۴ صفحه متن و ۱۱ صفحه مقدمه (پاریس ۱۹۲۵).

دیگر: «فهرست نسخ ترکی کتابخانه ملی» در دو جلد مجموعاً دارای ۷۱۴ صفحه (پاریس ۱۹۳۲-۱۹۳۳).

گذشته از اینها مرحوم بلوشه در سال ۱۹۲۵ نسخ خطی شرقی را که در

نمایشگاه بین‌المللی پاریس در این سال بمعرض تماشا گذاشته شده بود و بعد فهرستی از آن منتشر شد در ضمن آن معرفی کرده است .

این جمله که ذکر شد محصول کار دانشمندی است که بوسیله آنها در ایام حیات خود چه در فرانسه چه در خارج مورد تعظیم و احترام بوده و پس از او نیز هر کس با علوم و ادبیات شرقی سر و کار داشته باشد نام او را در خاطر خود جاوید خواهد داشت .

ذکر مرحوم بلوشه نه تنها بر اثر هنر و کارهای او مخلد خواهد ماند بلکه دوستان او هیچگاه مقامات علمی و اخلاقی و صحبت شیرین و حاضر جوابیهای بجا و دستورات قاطع و فکر روشن و خاطر تیز بین و پیشگوئیهای او را که غالباً درست در می‌آمد فراموش نخواهند کرد .

اگرچه مرحوم بلوشه بظاهر تند و تلخ بود لیکن باطناً قلبی حساس و پر از لطف و مهربانی داشت و خوبیهای که از او صادر شده فراوان است .

برشما بگذشت و بر ما هم گذشت

در حدود ری یکی دیوانه بود	سال و مه کردی بکوه و دشت گشت
در تموز و دی بسالی یک دو بار	آمدی در قلب شهر از طرف دشت
گفتی ای آنان کتان آماده بود	زیر قرب و بعد این زرینه طشت
قائم و سنجاب در سرما سه چار	توزی و کتان بگرما هفت و هشت
گر شمارا بانوائی بد چه شد	ورچه ما را بود بی برگی چه گشت
راحت هستی و رنج نیستی	برشما بگذشت و بر ما هم گذشت
	(انه ی)

تحقیقات ادبی

کار آسی شاهنامه خوان

در مقدمه اوسط شاهنامه یعنی مقدمه‌های که بعد از مقدمه قدیم شاهنامه مورخ سال ۳۴۶ بفرمان امیر ابو منصور عبدالرزاق و قبل از مقدمه بایسنغری نوشته شده و در ابتدای بعضی از نسخ قدیمی شاهنامه دیده میشود که تاریخ کتابت آنها پیش از سال ۸۲۹ (زمان تحریر مقدمه بایسنغری) است چنین آمده:

«شاعری بود کار آسی نام او بود تصنیف بسیار کرده بود و ندیم برادر کهن سلطان بود و از جهت شعر سلطان او را پیش خود برد و او را سخت دوست میداشت و از خود جدا نمیکرد تا بحدی حرمت او بیفزود که عنصری می‌نشست و کار آسی می‌ایستاد و حکایت میکرد تا سلطان بخواب میرفت»

اگر چه در منابعی که برای ما بجا مانده ذکری از شاعر بودن و تألیفات داشتن کار آسی نیست لیکن نام او را یک‌عده از شعرا و مورخین بعنوان «شاهنامه خوان ۲»

۱- این نام در این مقدمه و مجمل‌التواریخ و تاریخ گزیده همه جا «کار آستی» ضبط شده و آن ظاهراً نتیجه اشتباه نساخ است. چنانکه در متن مقاله بیاید صحیح این کلمه «کار آسی» است بدون تاء.

۲- شاهنامه چنانکه مخفی نیست نام عمومی کلیه کتبی بوده است که در تاریخ پادشاهان قدیم ایران از قرن دوم هجری ببعده بر بی‌یابفارسی ساخته بوده‌اند و آن مترادف باخدای نامه و سیر ملوک فرس یا سیر ملوک عجم بوده. بنابراین مسلم نیست که شاهنامه‌ای که کار آسی برای سلطان محمود میخوانده همان شاهنامه فردوسی بوده باشد بلکه بظن قوی یکی از شاهنامه‌های عدیده‌ایست که قبل از اتمام منظومه فردوسی بدست دیگران بشر یا بنظم پرداخته شده بوده (برای تفصیل این شاهنامه‌ها رجوع کنید بیست مقاله آقای قزوینی ج ۲ و روزنامه کوه سال اول از دوره جدید)، فرخی میگوید در مدح سلطان محمود:

همه پادشاهان همی زو زنند

زشاهان چنو کس نپرورد چرخ

این‌ال‌ثیر نیز در ذکر وقایع سال ۴۲۰ میگوید که سلطان محمود پس از غلبه بر مجد الدوله باو گفت که آیا شاه نامه تاریخ ایرانیان و تاریخ طبری تاریخ مسلمین را خوانده‌ای او گفت آری ...»

(بقیه حاشیه در صفحه بعد)

و راوی کتاب «هزار افسان» و بعنوان ندیمی بعضی از سلاطین آورده اند و چون کارآسی ندیم و قصه گو و شاهنامه خوان بوده بعید نیست که شعر نیز گفته و کتبی نیز در همین موضوعات تألیف کرده باشد.

امیرالشعراء معزی در یکی از قصاید خود گوید در وصف قلم:

چو کارآسی محدث وار بر خواند هزار افسان ۱

چو سر دانک مشعبدوار بنماید هزار افسون

فلکی شروانی گوید در مدح ممدوح:

رسد بحضرت تو هر زمان گروهی نو

بشکل بوعلی و کوشیار و کار آسی

خاقانی در تحفة العراقین گوید:

قمری ز تو فارسی زبان گشت

کار آسی کار نامه خوان گشت

از این اشعار که نقل کردیم مسلم میشود که املاء اسم این شخص که راوی کتب ایرانی قدیم بوده بلاشبهه «کار آسی» است نه «کار آستی» و او پیش قداممبهارت در روایت و خواندن «شاهنامه» و «هزار افسان» و «کارنامه» شهرتی بسزا داشته است. مؤلف کتاب مجمل التواریخ و القصص که در ۵۲۰ بنام سلطان سنجر تألیف یافته در ذکر عضدالدوله دیلمی (ص ۳۰۴ از چاپ خاور) گوید:

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

تقریباً قریب یقین است که این شاهنامه‌ای که فرخی بطور کلی از آن صحبت میکند و آن که مجدالدوله خوانده بوده غیر از منظومه فردوسی بوده است و غرض ایشان از شاهنامه تاریخ ایران قدیم است علی العموم مثل موردی که سعدی میگوید:

اینکه در شهنامه ها آورده اند

رستمی بوده است با اسفندیار الخ

۱- هزار افسان که ابن‌الندیم در الفهرست و مسعودی در مروج الذهب از آن گفتگو میکنند از کتب قدیم ایرانی بوده که از پهلوی عبری ترجمه شده و اساس کتاب مشهور الف لیلة و لیله قرار گرفته.

این کتاب هم مثل شاهنامه از کتب متداول بین ایرانیان قرون اولیه اسلامی بوده و آنرا هم مانند شاهنامه در مجالس میخوانده و داستانهای آنرا روایت میکرده اند. منجیک از شعرای نیمه دوم قرن چهارم میگوید:

هزار و ده صفت از هفت خوان روین دژ

فروشیدم و خواندم من از هزار افسان

« و ندیمان عضد چون کارآسی ۱ و شیر مردی بود (ند) و اسحق ۲ ترسا و دیگر جمله اهل تصانیف و علوم از فضلالی عالم »؛

مؤلف مجمل التواریخ بار دیگر در باب همین کارآسی میگوید (ص ۳۹۷):

« و کارآسی چون عضدالدوله بمر د بگریخت و ناشناس بهمدان آمد پس بگرفتند و پیش فخرالدوله بردند باز فخرالدوله او را برکشید و منزلتی عظیم یافت بعد از آن ولایت قزوین بضمن گرفت و آنجا رفت از جهت جوهری که آنجا نشان دادند و کس فرستاد بطلب کاروان و زنان دیلمان بعضی در آن جمله بودند و ایشان را همی جستند دیلمان بجوشیدند و عامه با ایشان متفق شدند تا کارآسی کشته شد »

مؤلف تاریخ گزیده گوید:

« چون در سنه احدی و عشرين و اربعمائه سلطان محمود بن سبکتکین رحمه الله بر ملک عراق نیز مستولی شد نهم پدرم فخرالدوله ابی منصور درگذشت پسرش ابی نصر بحد بلوغ نرسیده بود و بکار ایالت شایسته نه، کارآسی ندیم را بایالت قزوین معین کرد و این تخمه را استیفا فرمود... کارآسی دست بظلم دراز کرده دعای ایشان در حق او مستجاب نبود جهال قزاقان او را بدین سبب بکشتند يك سال و چند ماه حکم کرد .. »

از مقایسه نوشته مؤلف مجمل التواریخ با آنچه در تاریخ گزیده آمده مسلم میشود که کارآسی ندیم عضدالدوله و فخرالدوله که بعدها ایالت قزوین را در ضمان گرفته و در آنجا کشته شده است همان کارآسی ندیم و شاهنامه خون سلطان محمود غزنوی است که یا پس از وفات فخرالدوله (۳۸۷) یا پس از دست یافتن سلطان محمود بر پسر او مجدالدوله (در ۴۲۰) از خدمت دیالمه بدستگاه سلطان غزنوی آمده و در حدود ۴۲۱ بحکومت قزوین منصوب شده و پس از يك سال و چند ماه یعنی در ۴۲۲ یا ۴۲۳ بعلت ظلم در آنجا بقتل رسیده است.

۱- در نسخه چاپی مجمل التواریخ در این مورد و در ص ۳۹۷: « کارآستی ».

۲- کذا در نسخه چاپی، ظاهراً صحیح ابواسحق و غرض از او همان ابواسحق ابراهیم بن هلال صابی (۳۱۳-۳۸۴) ندیم و منشی عضدالدوله است مؤلف کتاب تاجی در تاریخ دیالمه و رسائل معروف.

نقل از کتاب شاهد صادق

(بقیه از شماره قبل)

۹۳۵

مولانا شمس الدین خفری درگذشت و کوچکونچی خان و خانان توران باتفاق یکدیگر در حدود جام پادشاه طهماسب مصاف دادند شاه طهماسب ظفریافت و کوچکونچی خان منہزم گشت و محمد تیمور سلطان بقتل رسید و درین سال میرزا سلیمان بفرمان بابر پادشاه حکومت بدخشان یافت و تمراج راجه بیجانگر درگذشت و پسرش رامراج بحکومت نشست .

۹۳۶

سلطان بهادر گجراتی لشکر بدکن کشید و بازگشت .

۹۳۷

سلطان بهادر گجراتی مالوه بگشود و دوات مالویان سیری گشت و در این سال بابر پادشاه بجهان باقی خرامید و همایون پادشاه بسطنت نشست .

۹۳۸

سلطان بهادر گجراتی بیرهانپور شد نظام شاه صاحب احمدنگر اورا ملازمت کرد و حاجی محمد خوبوشانی درگذشت .

۹۳۹

سلطان سعیدخان صاحب کاشغرسپاه بکشمیر فرستاد تا در آن دیار بنام او خطبه خواندند و در همان سال درگذشت و پسرش عبدالرشیدخان حاکم شد .

۹۴۰

سلطان سلیمان صاحب روم بغداد بگشود و شیخ علی عبدالعالی و بهزاد مصور درگذشتند .

۹۴۱

همایون پادشاه مالوه بگرفت و سلطان بهادر گجراتی چیور بگشود و بابا لسانی شیرازی درگذشت

۹۴۲

همایون پادشاه روی بهادر گجراتی آورد بهادر بهزیمت رفت و سام میرزا برادرشاه طهماسب قندهار بگشود و کامران میرزا از لاهور بقندهار رفت و با او مصاف داده ظفریافت و قندهار باز ستد و درین سال خواند امیر صاحب حبیب السیر و اهلی شیرازی و شریف تبریزی شاعر درگذشتند .

۹۴۳

همایون پادشاه از گجرات بازگشت و قصد بنگاله کرد و بهادر گجراتی بدست فرنگیان بقتل رسید و ملو خان مالوی بر مالوه استیلا یافته خود را قادرشاه خواند و نصرت شاه صاحب بنگاله درگذشت و سلطان محمود بجای او نشست .

۹۴۴

سلطان محمود برادر زاده سلطان بهادر گجراتی در گجرات بسلطنت نشست و همایون شاه قلعه چتر بگشود.

۹۴۵

شاهرخ شیروانی بدست سپاه شاه طهماسب اسیرگشت و دولت ملوک شیروان منقرض گشت و شیرخان سوربا محمود صاحب بنگاله مصاف داده ظفریافت محمود زخمین و گریزان در حدود چتر بهمایون پادشاه پیوست ، همایون پادشاه روی ببنگاله آورده بگشود شیرخان از راه چهار کند برهتاس رفت و شهیدی قمی شاعر بگجرات درگذشت.

۹۴۶

عبید خان صاحب ماوراء النهر درگذشت و شیرخان در حدود جوسار بر سپاه همایون ظفر یافت و در بهار و بنگاله مستقل گشت.

۹۴۷

شیرخان در حدود قنوج با سپاه همایون پادشاه رزم کرده ظفر یافت.

۹۴۸

میرزا حیدر دو غلات بر کشمیر مستولی گشت و میرغیاث الدین منصور شیرازی درگذشت.

۹۴۹

شیرخان مالوه بگشود و حکومت آنجا شجاع خان را داد و شاه جهانگیر هاشمی درگذشت.

۹۵۰

عبداللطیف خان صاحب بلخ و ماوراء النهر درگذشت و کین قرا بر بلخ و براق خان بر سر قند و بخارا مستولی گشتند.

۹۵۱

همایون پادشاه بایران رسید.

۹۵۲

منصورخان صاحب آقسو درگذشت و پسرش شاه خان والی شد و صدقی استرآبادی وفات یافت و همایون پادشاه از ایران بازگشته قندهار و کابل بگشود و شیرخان درگذشت و پسرش اسلام شاه حاکم شد.

۹۵۳

خواجه جمال الدین محمود شیرازی درگذشت.

۹۵۴

میرشمس الدین مختازی سبزواری و آقا محمد روز افزون صاحب هزار جریب مازندران درگذشتند.

۹۵۵

امیر برید شاه ببرد و پسرش علی برید شاه ب حکومت نشست.

۹۵۶

همایون پادشاه لشکر بلخ کشید و بازگشت.

۹۵۷

ابوالخیر سمرقندی و شیخ نظام نارتونی درگذشتند.

۹۵۸

میرزا حیدر صاحب کشمیر بر دست کشمیریان بقتل رسید.

۹۵۹

مولانا شرف الدین علی باقعی درگذشت.

۹۶۰

اسلام شاه ببرد و مبارزخان که برادر زن و ابن عمش بود در گوالیار حاکم شد و خود را سلطان محمد عادل خواند و احمدخان سور حاکم پنجاب خود را اسکندر شاه خواند و همچنین ابراهیم خان حاکم بیانه و محمد خان سور والی بنگاله دعوی سلطنت کردند سکندر برابر ابراهیم ظفر یافت و اگره بگرفت و میرزا کامران بفرمان همایون پادشاه مکحول گردید.

۹۶۱

سلطان محمد گجراتی بقتل رسید و احمد شاه سلطنت یافت و برهان نظام شاه فوت شد و پسرش حسین نظام شاه جانشین گشت.

۹۶۲

تاج و سلیمان از امرای سلام شاه بر حدود پته و بهار دست یافتند و سلطان محمد عدلی از گوالیار بچتر آمد و شجاع خان حاکم مالوه درگذشت و پسرش بحکومت نشسته خود را باز بهادر شاه خواند و محمد شاه سور صاحب بنگاله لشکر بچتر کشید و با عدلی مضاف داده بقتل رسید و پسرش بهادر شاه در بنگاله بحکومت یافت و شاه حسین ارغون صاحب سند فوت شد و از و عقب نماند میرزا عیسی ترخان که از امرای او بود در سند سلطنت یافت و سلطان محمود بهکری در بهکر بحکومت نشست و همایون پادشاه روی بهند نهاد و بر اسکندر ظفر یافت و در دهلی بر تخت نشست.

۹۶۳

براق خان صاحب ماوراء النهر درگذشت و پسرانش در تاشکند و جوانمردخان در سمرقند و برهان در بخارا سلطنت رسیدند و کین قرا صاحب بلخ فوت شد و برادرش پیر محمد خان جانشین گشت و نصیر الدین محمد همایون پادشاه بعالم بقاشتافت و جلال الدین محمد اکبر پادشاه بر تخت نشست و میر شمس الدین اسدالله مرعشی درگذشت.

۹۶۴

همو صاحب مدار عدلی با اکبر پادشاه رزم کرد و بقتل رسید و بهادر شاه حاکم بنگاله بگین بدر لشکر بچتر کشید و عدلی را بکشت و باز گشت و رونق بخاری شاعر فوت شد.

۹۶۵

برهان صاحب بخارا بقتل رسید و ابراهیم عادل شاه ببرد و علی عادل شاه بحکومت یافت و بهادر شاه سور صاحب بنگاله بر دست برادرش سرهست خان بقتل رسید و عنقریب سلیمان بر بنگاله مستولی گشت.

۹۶۶

عبدالله خان در ماوراء النهر خروج کرد، استیلا یافت و نام سلطنت بر پدر خود سکندر خان نهاد.

۹۶۷

ملا یحیی خان گیلانی درگذشت .

۹۶۸

ادهم خان بفرمان اکبر پادشاه لشکر بمالوه کشیده و آن دیار را از تصرف باز بهادر بیرون آورد و سیاه محمد حسن عاملی و خواجه قاسم نظری درگذشتند و بیرام خان خانان در گجرات بقتل رسید .

۹۶۹

میان سلطان سلیمان صاحب روم با شاه طهماسب مصالحه دست داد و اعتماد خان امیر الامرای گجرات احمد شاه گجراتی را بکشت و مظفر شاه را بسلطنت بر داشت و میرزا کافی اردو بادی درگذشت .

۹۷۰

دریا عمادشاه صاحب برار فوت شد و تقال خان از امرای او نام سلطنت بر پسرش برهان که خردسال بود نهاد و غازی چک که اول چکان کشمیر است حبیب شاه کشمیری را عزل کرد و بحکومت نشست و در این سال میرفخرالدین سماکی و میر تقی الدین صدر اصفهانی و یوسف بلخی درگذشتند

۹۷۱

عبدالرشید خان صاحب کاشغر درگذشت و پسرش عبدالکریم خان حاکم شد و غازی شاه چک صاحب کشمیر از سلطنت بازماند و برادرش حسین شاه ایالت یافت .

۹۷۲

میر یحیی سیفی فروزینی صاحب لب التواریخ درگذشت و حسین نظام شاه و علی عادل شاه و ابراهیم قطبشاه و برید شاه باتفاق یکدیگر با راجا صاحب بیجانگر رزم کردند و او را بکشتند حسین نظام شاه بحکومت یافت و اکبر پادشاه قلعه اگره بنا نهاد .

۹۷۳

شیخ سلیم قیجوری و سید محمد جامه باف درگذشتند .

۹۷۴

کارکیا خان احمد صاحب گیلان با شاه طهماسب مصاف داده گرفتار و مجبوس گشت و پیرمحمدخان صاحب بلخ بمرد و پسرش یتیم خان والی شد و سلطان سلیمان رومی بمرد و سلطان سلیم ثانی پادشاهی یافت و خان زمان بهادرخان با اکبر پادشاه بنی کرد و بعد از رزم بقتل رسید .

۹۷۵

سلیمان کرانی صاحب بنگاله و بهار برآوریه استیلا یافت و قاضی احمد غفاری و شیخ احمد فنائی خلخالی درگذشتند .

۹۷۶

اکبر پادشاه قلعه زینپور بگشود .

۹۷۷

اکبر پادشاه قلعه کالنجری دست آورد .

۹۷۸

حسین شاه صاحب کشمیر فوت شد و برادرش علی شاه بحکومت نشست .

۹۷۹

ولی دشت بیاضی در گذشت.

۹۸۰

اکبر پادشاه گجرات بگشود و مرتضی نظام شاه برار را از تغال خان انتراع نمود.

۹۸۱

عبدالله خان بلخ بگشود و تیم خان را با برادران بگشت و سلیمان کرانی در گذشت و پسرش داود بحکومت رسید.

۹۸۴

اکبر پادشاه پتنه و بهار را از تصرف داود کرانی بیرون آورد و خان خانان منعم خان را بینگاله فرستاد و او با داود رزم کرد و ظفر یافت.

۹۸۳

میرزا شاهرخ بن میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود میرزا بر بدخشان مستولی شد و میرزا سلیمان بخدمت اکبر پادشاه آمد و منعم خان فوت شد و خان جهان حسین قلی بفرمان پادشاه بحکومت بنگاله یافت و با داود کرانی مصاف داده او را بگشت.

۹۸۴

شاه طهماسب در گذشت و شاه اسماعیل ثانی بحکومت نشست و محمد شاه فاروقی صاحب خاندیس بمرد و پسرش راجه علیخان جانشین گشت و هجری رازی فوت شد.

۹۸۵

شاه اسماعیل ثانی فوت شد و برادرش شاه سلطان محمد بحکومت یافت و سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا بن شاه اسماعیل ماضی فوت شد و پسرش مظفر حسین میرزا در قندهار و پسر دیگر او رستم میرزا در زمین داور بحکومت نشستند.

۹۸۶

سیاه روم شیروان بگرفتند و خان احمد کیلانی از حبس نجات یافته باز بحکومت کیلان رسید و عاقبت بمهد شاه عباس منهزم بروم افتاد و همانجا در گذشت و دولت ملوک کیلان منتهی گشت و خان جهان حاکم بنگاله فوت شد و مظفر خان والی پتنه بفرمان اکبر پادشاه بحکومت آن دیار رسید.

۹۸۷

شاه قاسم گاهی وفات یافت و میرزاخان مرعشی صاحب مازندران بقتل رسید و دولت مرعشیان سپری گشت.

۹۸۸

عادلشاه نماند و برادر زاده اش ابراهیم عادلشاه بحکومت نشست و ملا محمد یزد در فوت شد.

۹۸۹

ابراهیم قطب شاه نماند و محمد قطب شاه جانشین گشت و امرای فافشال مظفر خان حاکم بنگاله را بگشتند و بنی آشکارا کردند.

۹۹۰

اسکندر خان فوت شد و در ماوراء النهر و بلخ بنام عبدالله خطبه خواندند.

۹۹۱

اکبر پادشاه قلعه الله آباد بنانهاد و خان اعظم را بسپاه بسیار بینگاله فرستاد تا آن مملکت را باصلاح آورد و میرفاضلی بی درگذشت.

۹۹۲

میرزا خان بن بیرام خان بفرمان اکبر پادشاه بگجرات رفت و بامظفر گجراتی که در آن دیار فساد میکرد رزم کرده ظفر یافت.

۹۹۳

میرزا سلیمان که از هند بمکه رفته بود از راه ایران بدخشان شتافت و دیگر بار استیلا یافت میرزا شاهرخ بدرگاه اکبر پادشاه رسید و میرزا باقی برخان صاحب سند درگذشت و نیره اش میرزا جانی بحکومت نشست و خان اعظم میرزا عزیز گوگلتاش براه کندوانه از مالوه پیرار رفت و از سپاه دکن منهزم بازگشت و ملا احمد تنوی درگذشت.

۹۹۴

میرزا محمد حکیم بن همایون پادشاه صاحب کابل و سلطان محمود بهگری والی بهگر درگذشتند و آن ممالک بامرای اکبر شاه رسید.

۹۹۵

میرزا سلیمان از آسیب سپاه اوزبک بدخشان بگذشت و به هندوستان آمده درگذشت و شاه عباس بن شاه سلطان محمد در ایران بسلطنت نشست و عثمان پاشا از امرای روم تبریز بگرفت و قتل عام کرد و یوسف شاه کشمیری بدرگاه اکبر پادشاه شتافت و پسرش یعقوب شاه در کشمیر بحکومت یافت و عنقریب سپاه اکبر شاهی کشمیر بگشودند، یعقوب شاه نیز بخدمت آمد و دولت ملوک آن دیار سیری گشت و مولانا میرزا جان شیرازی درگذشت.

۹۹۶

عبدالله خان برهرات و سایر بلاد خراسان استیلا یافت و ملا عبدالله بن محمود شوشتری را بقتل رسانید و مرتضی نظام شاه درگذشت و پسرش حسین نظام شاه بحکومت رسید.

۹۹۷

عبدالله خان خوارزم بگشود و والی آنجا جاجم نزد شاه عباس رفت و شاه فتح الله شیرازی و حکیم ابوالفتح گیلانی و راجه تودرمل و بهکواندرس درگذشتند و حسین نظام شاه بقتل رسید و اسماعیل نظام شاه بحکومت یافت.

۹۹۸

شیخ وجیه الدین گجراتی درگذشت و چنگال اوغلی از امرای روم قصد قرا باغ و گنجه کرد و بگشود.

۹۹۹

شاه عباس باخواندگار صلح کرد و خان اعظم بفرمان اکبر پادشاه بحکومت گجرات یافت و چون بگشود و برهان برادر مرتضی نظام شاه بحکم اکبر پادشاه بدکن رفت و باتفاق راجه علی خان صاحب خاندیس با دکنیان رزم کرد و ظفر یافت و در احمد نگر بسلطنت نشست و ملا عرفی شاعر درگذشت.

۱۰۰۰

علی برید شاه صاحب بیدر فوت شد و پسرش ابراهیم جانشین گشت .

۱۰۰۱

عبدالله خان بر مرو استیلا یافت و میرزا جانی صاحب سند بدرگاه اکبر پادشاه آمد و پسرش غازی در سند بحکومت نشست و مظفر گجراتی بدست خان اعظم اسیر شد و خود را بکشت و دولت ملوک گجرات سیری گشت و شیخ مبارک ناگوری در گذشت .

۱۰۰۲

زستم میرزا بن سلطان حسین میرزا صاحب زمین داور از تسلط سپاه اوزبک بدرگاه اکبر پادشاه آمد و قندهار برای اکبری زستید و سلطان مراد خواندگار روم در گذشت و پسرش سلطان محمد جانشین گشت و شاهوردی خان صاحب لر کوچک بفرمان شاه عباس بقتل رسید و دولت آن دودمان بنهایت انجامید .

۱۰۰۳

برهان نظام شاه در گذشت و پسرش ابراهیم نظام شاه حکومت یافت و با سپاه عادلشاه رزم کرده بقتل رسید و امرای نظامشاهی با یکدیگر مخالفت آغاز نهادند و هر کدام یکیرا نظام خواندند .

۱۰۰۴

شیخ ابوالفیض در گذشت و شاهزاده مراد بن اکبر پادشاه بفرمان پدر از گجرات قصد برار کرده بگشود .

۱۰۰۵

میرزا خان خانان با سهیل خان دکنی رزم کرد و ظفر یافت و راجه علی خان فاروقی صاحب خاندیس در آن واقعه بقتل رسید و پسرش خضر خان در برهان پور جانشین گشته خود را بهادر شاه خواند .

۱۰۰۶

عبدالله خان صاحب توران و خراسان در گذشت و پسرش عبدالؤمن خان والی شده بقتل رسید و کلائی محمد خان در تاشکند و پیر محمد خان در بخارا و یتیم خان در خراسان بحکومت نشستند شاه عباس قصد خراسان کرده یتیم خان با او مصاف داده بقتل رسید برادرش باقی خان بمرقند شتافت و سلطنت یافت و پیر محمد خان را بکشت و بر بخارا نیز مستولی گشت و حاجم خان از عراق بخوارزم رفت و مملکت خویش بدست آورد .

۱۰۰۷

شاهزاده مراد در گذشت و ابراهیم برید شاه فوت شد و قاسم بریدشاه جانشین گشت .

۱۰۰۸

اکبر پادشاه بلاد خاندیس و قلعه اسیر بگشود و بهادر شاه بخدمت پیوست و دولت فاروقیان سیری گشت و میرزا جانی ترخان برهانپور در گذشت .

۱۰۰۹

شاهزاده دانیال بن اکبر پادشاه قلعه احمدنکر بگشود و بهادر نظام شاه اسیر گشت و امرای نظامشاهی در دولت آباد بنام مرتضی نظام شاه خطبه خواندند و حکیم مصری در گذشت .

۱۰۱۰

ابراهیم سلطان صاحب بلخ در گذشت و باقی خان بر آن دیار مستولی گشت و سپاه شاه عباس لار و بحرین بکشودند .

۱۰۱۱

شاه عباس آذربایجان بکشود و شیخ ابوالفضل و چلبی فارغ در گذشتند .

۱۰۱۲

سلطان محمد صاحب روم در گذشت و سلطان احمد بحکومت نشست .

۱۰۱۳

شاه عباس قلعه ایروان بکشود و شکیبی اصفهانی و میرزا مشربی و یولقلی بیگ امینی در گذشتند .

۱۰۱۴

باقی خان صاحب ماوراءالنهر و بلخ در گذشت و برادرش ولی محمد خان جانشین گشت و شاه عباس سپاه روم بشکست و بر شیروان استیلا یافت و جلال الدین اکبر پادشاه بعالم بقا شتافت و نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بر تخت نشست .

۱۰۱۵

میرزا شاهرخ صاحب بدخشان بمالوه در گذشت .

۱۰۱۶

ملک عنبر حبشی بر درت نظام شاه مسلط گشت و خواجه محمد دهدار قالی در گذشت .

۱۰۱۷

ولی محمد خان از برادر زادگان خود امام قلی خان و بدر محمد خان پسران یتیم خان منهزم شده شاه عباس پناه آورد و بمند او مستظهر شده ببلخ رفت و مظهری کشمیری و کفری تربتی در گذشتند .

۱۰۱۷

شاه تقی الدین محمد نسابه شیرازی فوت شد .

۱۰۱۹

ولی محمد خان با امام قلی خان رزم کرده بقتل رسید و امام قلی خان در ماوراءالنهر و بدر محمد خان در بلخ و بدخشان سلطنت یافتند و سید نورالله مرعشی و نوعی خوششانی شاعر در گذشتند .

۱۰۲۰

ابراهیم عادل شاه بریدر مستولی گشت و دولت برید شاهیان سیری گشت و نظیری نیشابوری شاعر وفات یافت .

۱۰۲۱

محمد قلی قطبشاه فوت شد و برادر زاده اش محمد امین قطبشاه بحکومت نشست و میرزا غازی ترخان حاکم قندهار و سند در گذشت و دولت ترخانان منقرض گشت و سبحانی استرآبادی وفات یافت .

۱۰۲۳

میرزا ابراهیم مهدانی و شانی تکلو شاعر در گذشتند .

۱۰۲۳

تقیاب شوشتری درگذشت.

۱۰۲۴

تقیب خان قزوینی وفات یافت.

۱۰۲۵

مولانا ملک سعید خلخالی فوت شد.

۱۰۲۶

اسماعیل بیک آقئی بقتل رسید.

۱۰۲۷

محمود بیک فسونی درگذشت.

۱۰۲۸

حکیم فغفور لاهیجی و ملامؤمن حسین یزدی درگذشتند.

۱۰۲۹

شیخ عالی نقی کمره فوت شد.

۱۰۳۰

شاه عباس صفوی بغداد و مرو و قندهار و هرموز بگشود و نصیرای همدانی درگذشت.

۱۰۳۱

میرسید عبدالغزیز وقاسم حالتی درگذشتند.

۱۰۳۲

شیخ بهاءالدین محمد جبل عاملی و شیخ محمد جونیوری و طالب اصفهانی درگذشتند.

۱۰۳۳

میرمحمد باقر داماد و ملامحمد امین مستغنی کشمیری درگذشتند.

۱۰۳۴

ملامحمد صوفی فوت کرد و محمد امین قطبشاه درگذشت و پسرش عبدالله خان جانشین گشت و در اوایل این سال شاه جهان پادشاه غازی و شاهزاده پرویز بن جهانگیر پادشاه درکنار آب یونس رزم کردند.

۱۰۳۵

ملک عنبر صاحب اختیار دکن نظامشاهی درگذشت.

۱۰۳۶

میرمعز یزدی و حکیم عارف الحی وفات یافتند.

۱۰۳۸

سلطان پرویز جهانگیر پادشاه و خان خانان میرزا خان عبدالرحیم بن یرام خان و ابراهیم عادلشاه درگذشتند و سلطان محمد عادلشاه حکومت یافت و طالب آملی شاعر فوت شد.

۱۰۳۸

نورالدین محمد جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید و شاه جهان پادشاه غازی از چتر در رسیدبارث
و استحقاق بر تخت سلطنت جلوس فرمود و در این سال استاد ابن حقیر ملاحسین کشمیری در شهر پته
و حکیم شفائی اصفهانی باصفهان درگذشتند.

۱۰۳۹

شاه عباس صفوی در گذشت و نیره اش سام میرزا بن صفی میرزا بن صفی بن شاه عباس
بسلطنت نشست و شاه صفی ملقب گردید.

۱۰۴۰

فتح خان بن ملک عنبر برهان نظام شاه رابکشت و بر پسرش نام نهاد و مظفر حسین بکاشی
درگذشت و میر ابوالحسن فراهانی فرمان امام قلیخان حاکم فارس شهادت یافت.

۱۰۴۱

شاه جهان پادشاه غازی قصد بلاد دکن کرد و بسی از آن مملکت بگشود و عنقریب قلعه دولت
آباد که قاعده آن دیار است بحسن سعی مهابت خان خانان مفتوح گردید.

(خاتمه)

قسمت تاریخ سنواتی را که از کتاب شاهد صادق نقل میگردیم بسال ۱۰۴۱ خاتمه
میپذیرد، چنانکه در مقدمه آن گفتیم مؤلف در ذکر بعضی وقایع ووفیات اشتباه
کرده و چون ما نمیخواستیم در متن کتاب دست ببریم آنها را بهمان حال باقی گذاشتیم
و برای آنکه این قسمت طولانی نشود در حواشی نیز متعرض این اشتباهات نشدیم.
امیدواریم وقتی توقیفی فراهم شود تا تمام این قسمت را بشکل رساله کوچکی باحرفی
درشت تر چاپ کنیم و حواشی و ملاحظاتی را که لازم میدانیم بر آن بیفزائیم.

(یادگار)

سابقه تمدن جدید در ایران

اولین دور بین نجومی جدید در ایران

مکرر در اوراق همین مجله تحت عنوان فوق یا عناوینی شبیه بآن یاد آور شده ایم که اولین آثار تمدن جدید کمی بعد از آنکه در اروپا ظاهر شده بتوسط تجار و مسافرین و مبلغین فرنگی که بایران می آمده اند در این سرزمین معروف بعضی از درباریان و خواص میشده و عده معدودی از ایرانیان که با این فرنگیان حشر و معاشرت داشته اند آنها را می شناخته .

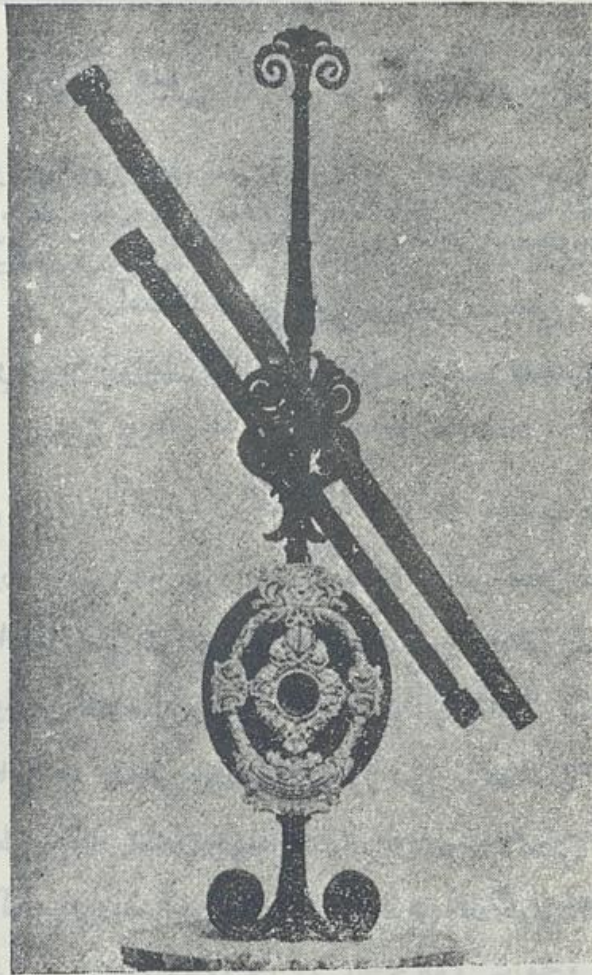
این آشنائی ایران با آثار تمدن جدید که از اوایل سلطنت ترکمانان آق قویونلو شروع شده و در دوره ایالت عباس میرزا نایب السلطنه بر آذربایجان بمنتهای بسط رسیده چنانکه گفتیم در اوایل یعنی در عهد امرای آق قویونلو و سلاطین صفویه و زندیه زیاد عمومیت نداشته و چون سلاطین و امرا بکار رواج آنها توجهی نمی کرده اند معرفت عده مردم آشنا بآنها از حد چندتن بخصوص تجاوز نمی نموده است .

یکی از قدیمترین آثار تمدن جدید که در ایران بتوسط بعضی از همین فرنگیها که گفتیم نیک عده از ایرانیان معرفی شده دوربین نجومی (تلسکوپ) است ، اینک شاهی بر این دعوی .

میرزا عبدالله اصفهانی معروف بافندی (۱۰۶۷- حدود ۱۱۳۴) در کتاب نفیس ریاض العلماء که در سال ۱۱۰۶ تألیف شده در جلد اول از قسم ثانی آن در شرح حال ثابت بن قره حرّانی مهندس معروف بتناسبی چنین مینویسد:

«مولى محمد صالح قزوینی در کتاب نوادر العلوم والأدب چنین آورده که در زمان ما در اصفهان مردی فرنگی فاضل مهندس ذوفنون هست که در فن ریاضی علی-الخصوص عدیل و سهیم ندارد و آلتی ساخته است و از استادان فرنگ فرا گرفته که

چون از آن آلت نظر کنی در شب بسیار ستارگان که دیده نشده اند دیده شوند و علی الخصوص در حوالی بعضی از سیارات ستاره چند بنماید و ماه بهیأتی عجیب نموده شود و ایشان دعوی کنند که در میان ماه زمینها و جنگلها و شهرهاست و خوشه پروین چنان



اولین دور بین نجومی ساخت گالیله

بزرگ نماید که بوصف نیاید و ستارگان بی شمار در او پیدا بود از هم بمسافت دور جدا، الغرض عجبها بان آلت در آسمان دیده شود و هیأت آن آلت بر مثال انبوی است همچو نی هندی که از آن نیزه سازند بطول دو ذرع تخمیناً، و از نی نیزه غلیظتر از مقوای کاغذی ساخته اند و در دو طرف آن دوشیشه مدور همچو عینک نصب کرده سر آن صنعت در آن دو شیشه و هیأت آنهاست در تدویر و تغییر و مثل این، چون چشم بر یک شیشه

نهند و از درون نی بنگرند این اثر بر آن دو شیشه مواجه هم مترتب گردد و بس عجیب است.

«و عجیب تر از این آن که هم این فرنگی که مسمی بر فائیل است آلتی مانند شاخ نفیر قلندران ساخته است که چون بر گوش شخص کر نهند بشنود و برای تجربه بر گوش شخصی که گوشش سخت گران بود نهادیم و او را از دور خواندیم آواز داد و آنچه گفتیم می شنید...»

صاحب ریاض العلماء بعد از نقل این کلام گوید:

«اما آنچه در باب این آلت مولی محمد صالح آورده چیزی تازه نیست چه آن الآن بین اقوام فرنگی شایع است و ما آنرا مکرر در قسطنطنیه و اصفهان دیده ایم و آن در حقیقت يك نوع آلتی است از نوعی که بدورنما معروفست و مادر آن خواص دیگری غیر از آنها که او نقل کرده است دیده ایم. اما قصه آلتی که کر بتوسط آن میشنود این همان چیزی است که ظرفا آنرا عینک گوش میخوانند و آن شبیه باین مثل فارسی است که گویند: عینکی بگوشت بگذار، من بصحت و تأثیر آن معتقد نیستم.»

اولین دور بین نجومی را در سال ۱۶۰۸ مسیحی (۱۰۱۷ هجری قمری) یکی از منجمین هلندی بنام لپرشلی ۱ و دومین را گالیه منجم ایتالیائی در سال بعد ساخته و در ۱۶۱۰ مسیحی (۱۰۱۹ هجری) آنرا در ملاحظه آسمان و رصد کواکب بکار برده اند. راوی روایت فوق یعنی مولی محمد صالح بن محمد باقر قزوینی مشهور بروغنی اگرچه تاریخ تولد و وفاتش معلوم نشد مسلم است که تا حدود ۱۰۸۰ زنده بوده زیرا که ترجمه صحیفه سجادیه او در سال ۱۰۷۳^۲ و ترجمه او از توحید مفضل در سال ۱۰۸۰ بانجام رسیده ۳ بنا بر این تا سال ۱۰۸۰ حیات داشته و کتاب و ادرا العلوم و الأدب را در همین حدودها نوشته است و خود او از علمای عهد شاه عباس دوم

۱- Lippershey - ۲- الذریعة ص ۱۱۲ ج ۴

۳- فهرست کتابخانه مدرسه سپه سالار تألیف آقای ابن یوسف ج ۲ ص ۱۴

(۱۰۵۲-۱۰۷۷) و شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶) بوده است و این زمان قریب پنجاه شصت سال بعد از تاریخ اختراع دوربین نجومی در اروپا و استخدام آن در کار رصدکواکب است.

اما رفائیلی که مولی محمد صالح قزوینی در نوشته خود از او ذکر می کند با قریب احتمال باید همان رفائیل دومانس کشیش فرانسوی باشد که در سال ۱۶۱۳ میلادی (۱۰۲۲ هجری) متولد و در سال ۱۶۹۶ میلادی (۱۱۰۸ هجری) در اصفهان فوت کرده و او که از مبلغین عیسوی بوده مدت پنجاه و یک سال در ایران اقامت داشته و در سال ۱۶۶۰ (۱۰۷۱ هجری) کتاب بنام وضع ایران ۲ بفرانسه نگاشته و بوزیر معروف مملکت خود کلبرا تقدیم داشته و در آن اوضاع ایران و تشکیلات آنرا در عهد صفویه با کمال دقت تشریح کرده است.

رفائیل دومانس در تمام مدتی که در ایران بوده در دستگاه شاه عباس ثانی و شاه سلیمان سمت مترجمی داشته و غالب مکاتبات و روابط این پادشاهان با خارجه در ایام اقامت او در اصفهان بتوسط وی انجام می شده است.

چون زمان او کاملاً با زمان ملامحمد صالح قزوینی درست درمی آید و هر دوی ایشان نیز در اصفهان مقیم بوده اند و رفائیل دومانس کاملاً با احوال علمی اروپا آشنا بوده هیچ بعید نیست که غرض ملامحمد صالح در نوادرالعلوم و الأدب از آن فرنگی که رفائیل نام داشته و اولین دوربین نجومی را در اصفهان ساخته بوده همین رفائیل دومانس فرانسوی مؤلف کتاب «وضع ایران در سال ۱۶۶۰ میلادی» باشد.

بدبختانه در حین نوشتن این مختصر کتاب مذکور او در دسترس من نیست تا ببینم

که در آن باین مسأله اشاره ای کرده است یا نه ؟

هنرمندان و آثار هنری

علیرضای عباسی خوشنویس

و رضای عباسی نقاش

در میان هنرمندان عصر شاه عباس بزرگ صفوی (۹۳۶-۱۰۳۸) دو تن استادند یکی بنام علیرضای تبریزی خوشنویس که بیشتر در نوشتن خط ثلث مهارت داشته دیگر رضای مصور یا نقاش که در شبیه سازی استاد بوده. چون این دو هنرمند هر دو از مخصوصین شاه عباس بوده اند هر دو نیز در امضاها دنبال اسم خود نسبت «عباسی» را آورده و علیرضای خوشنویس به «علیرضای عباسی» و رضای مصور به «رضای عباسی» شهرت یافته اند.

همین کیفیت بر آن باعث آمده است که يك عده از مستشرقین و محققین ملتفت تعداد این دو شخص نشده علیرضای خوشنویس و رضای نقاش را یکی دانسته و بعضی دیگر که باختلاف آن دو تن پی برده اند رضای نقاش را با آقارضای کاشی نقاش پسر علی اصغر کاشی یکی شمرده اند.

نگارنده از مدتی پیش عزم داشت که مقاله ای در باب همین موضوع مشتمل بر تحقیق و تفحصی در باب این هنرمندان که در فوق بنام ایشان اشاره کردیم بنویسد. خوشبختانه این خیال مصادف شد با نمایشگاهی که این اواخر در طهران از يك قسمت از آثار هنری علیرضای خوشنویس تبریزی بر پا بود.

داستان این نمایشگاه و وصف الواحی را که خط يك قسمت از آنها از همین علی رضاست دوست دانشمند ما آقای دکتر مهدی بهرامی در طی محاضره ای که بتاريخ شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۵ شمسی در رادیو طهران ایراد کرده آورده اند.

اینک ما ابتدا عین بیانات آقای دکتر بهرامی را در اینجا نقل میکنیم سپس در دنباله آن اطلاعاتی را که در باب موضوع فوق گرد آورده ایم در دسترسی خوانندگان گرامی خود میگذاریم.

اینست عین بیانات آقای دکتر بهرامی:

« یکماه و چندروز پیش درنخستین روزهای فروردین امسال نمایشگاه الواح طلائی متعلق باستان قدس مشهد درموزه ایران باستان افتتاح شد.

دراین مدت هزاران نفر از مردم طهران و خارجیان مقیم این شهر این الواح تاریخی ونفیس را بازدید کرده اند و اکنون که نمایشگاه پایان میرسد درهمین چندروزه آنها را بمشهد برای حفاظت درموزه آستان قدس رضوی ارسال میدارند.

بهمین مناسبت عده ای از دوستداران تاریخ و هنر چنین مقتضی دانستند که بن دربارۀ این الواح گرانبهای تاریخی در رادیو طهران مختصری صحبت کنم و چگونگی اهمیت آنها را برای هموطنان گرامی تشریح نمایم.

این الواح طلا یکی از شاهکارهای زرگری و خوش نویسی است که ازدوران صفویه برای ما بیادگار مانده است و بدو قسمت تقسیم میشود؛ یک قسمت آن در زمان شاه طهماسب اول دومین پادشاه صفوی که خود نیز در حرم مطهر مشهد مدفونست ساخته شده قسمت دوم از زمان شاه عباس بزرگ است که آنرا او باستان قدس رضوی تقدیم کرده است.

این لوحه های طلائی که با آیات قرآن و اشعاری که بخط خوش و زرگری نفیس مزین است ابتدا بر روی صندوقهای چوبی مرقد مطهر امام رضا کوییده و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه هم در همانجا بوده است.

مؤلف کتاب معروف مطلع الشمس در جلدنی از آن کتاب که راجع بمشهد است در بارۀ این الواح و جا و چگونگی آنها شرح مبسوطی نوشته است و امروز از روی آن میتوان جای اصلی آنها را در روی صندوقها و ضریح مرقد مطهر معلوم کرد.

قسمت اول این الواح چنانکه گفتیم در زمان شاه طهماسب ساخته شده. این قسمت

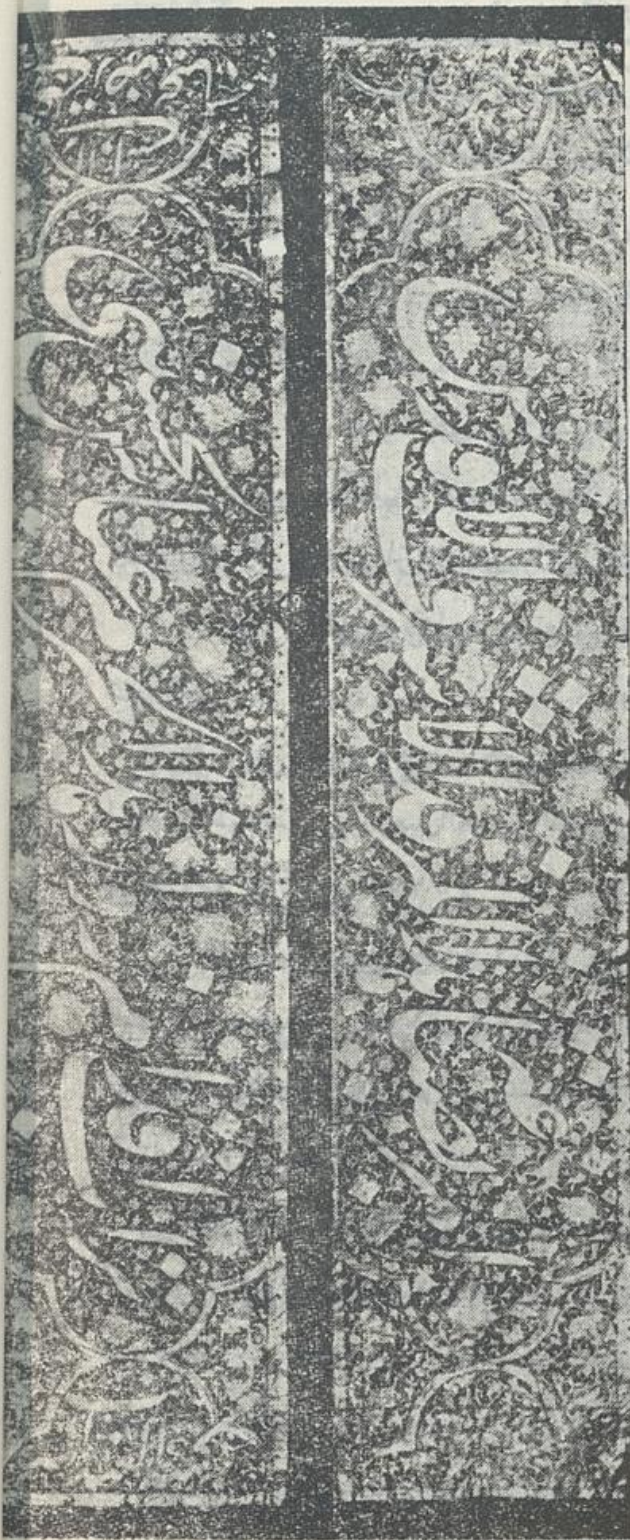
همان ترنجهای مستطیل با سرترنجهای مدور هستند که دورشان بشکل هلالهای متساوی بریده شده و در فواصل آنها صفحات کوچک هلال دار سه گوش قرار دارد .
در متن این الواح سوره « اهل آتی » با خطی شبیه بنسخ نوشته شده که بروایت صاحب مطلع الشمس از پیش روی ضریح در بالای قفل شروع گشته و در پائین پای مبارك تمام میشده است .

در زیر این خطوط نقوشی تزیینی و شاخ و برگهای نازک مارپیچ بشکل طرح معروف با سلیمی با گلهای کوچک تهیه گردیده و در پایان سوره اهل آتی تاریخ ۹۴۹ که مقارن سال نوزدهم از سلطنت شاه طهماسب است خوانده میشود .
تاریخ این الواح در لوح مستطیلی در میان شاخه های گل و برگ چنین نوشته شده است :

« بتوفیق الهی و تأییدات حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین طهماسب بن اسمعیل الحسینی الصفوی بوضع این محجر طلا در موضع عرش اعتلاء
موفق و مؤید گردید سنه ۹۵۷ »

بنا بر این چنین معلوم میشود که قسمت اصلی این محجر طلائی ضریح مطهر را بدستور شاه طهماسب در سال ۹۴۹ تهیه کرده و هشت سال بعد آنرا بجای خود نصب نموده اند .
آنطور که در تواریخ نوشته اند شاه طهماسب حتی پیش از آنکه بسلطنت برسد باستان قدس رضوی توجه زیادی داشته و در زمان حکومت خود در خراسان کوشش بسیار برای آبادی مشهد کرده است بطوریکه زراندود کردن گنبد مبارك و تهیه میل زرین سر گنبد و ساختن باروی شهر مشهد را باو نسبت میدهند ، پس اگر بخواهیم ببینیم چرا شاه طهماسب هشت سال بعد از تهیه این الواح آنها را بجای خود نصب کرده باید تصور کنیم که شاید بسبب حمله ازبکان و آشفته گی احوال خراسان و تاخت و تاز محمد سلطان ازبک در آن سامان بوده است .

اگرچه در کتب تاریخی ننوشته اند که چه وقت مرمت و تعمیر خرابیهای ازبکان در این زمان شروع شده است ولی از شواهد و آثاریکه خوشبختانه امروز در موزه



تصویر بائین : نمونه‌ای از خط نستعلیق علیرضا عباسی

تصویر بالا : نمونه‌ای از خط ثک علیرضای عباسی



آستان

خراسان

ب طرح

تهیه شد

نوشته

گشته است

که در

در فوق

الواح

یعنی م

بکلمه

نستعلیق

و ۱۲

بخط

سر

در

آستان قدس هست و از روی همین الواح نیز معلوم میشود زمان مرمت و تعمیرات خراسان در سال ۹۵۲ بوده است و شاهد آن یکی پوش زربفتی است برای ضریح که بطرح محرمات با نوشته‌ها و گل‌های الوان و زیبا در رشت از طرف کالنجار اسوار لاهیجانی تهیه شده است و تاریخ ۹۵۲ را دارد، دیگر دو جفت در منبت و خاتم است که با نوشته و گل‌های تزئینی آرایش یافته و در سال ۹۵۲ از طرف عباس سلطان نامی تقدیم گشته است.

این آثار که امروز در موزه زیبا و پر بهای آستان قدس محفوظ است نشان میدهد که در این زمان تعمیرات شروع شده است و در دنباله آن در سال ۹۵۷ الواح مذکور در فوق هم برجای خود از طرف شاه طهماسب نصب گردیده. این بود شرح قسمت اول الواح طلائی.

اما قسمت دوم الواحی است که در زمان شاه عباس در تاریخ ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ یعنی متجاوز از ۵۰ سال بعد از الواح اولی تهیه شده است.

روی این الواح بنقش برجسته بشاخ و برگ‌های نازک درشت پرپر که معروف بگل‌های شاه عباسی است آراسته شده و نوشته آنها قسمتی بخط ثلث و قسمتی بخط نستعلیق است یعنی آیات قرآنی با خط ثلث و اشعار فارسی با خط نستعلیق بنگارش درآمده در پایان الواح امضای علیرضا عباسی و نام استاد مست‌علی زرگر و تاریخ ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ خوانده میشود.

مضمون کتبی خط ثلث آیه الکرسی و صلوات کبیر بر ائمه اطهار است. اما آنچه بخط نستعلیق در روی هشت لوح کوچکتر نوشته شده این اشعار و عبارات است:

سر بجای پا درون روضه‌ات عمدا نهم ز آنکه می‌ترسم که بر بال ملایک پا نهم
شعر دیگر این است:

در محشر اگر لطف تو خیزد بشفاعت بسیار بجویند و گنه نیابند
در لوحه دیگر این شعر خوانده میشود:

شفیع خلق بروز جزا تو انم بود اگر سگی ز سگان رضا تو انم بود
و بعد در لوحه آخر نوشته‌اند:

« امر بصیاعه هذا المرقد الا شرف الا قدس تراب اقدام زو ار هذا الحرم عباس الحسینی کتبه عبدالمنذوب علی رضا عباسی سنه ۱۰۱۱ و در میان ترنج کوچکی جدا گانه نوشته اند « عمل کلب رضا مست علی سنه ۱۰۱۲ » .

قسمتی از این الواح بدور ضریح و قسمتی بدور صندوق مطهر نصب شده بوده، از آنجمله کتیبه حاوی اشعار و نام شاه عباس که بخط نستعلیق است برای تزئین صندوق مطهر بوده است .

اگر بخواهیم بتاريخ و علت تهیه این الواح مراجعه کنیم معلوم میشود که این الواح هم در دوران تعمیر و مرمت در حرم امام تهیه شده است چه در موقعیکه ازبکان که در اوایل سلطنت شاه عباس (۹۹۶ - ۱۰۳۸) تحت ریاست عبدالؤمن خان بخراسان حمله کردند و آستانه را دستخوش قتل و غارت خویش نمودند این پادشاه بسرعت ازبکان مهاجم را بکلی قلع و قمع کرد و در سال ۹۹۸ این کار مهم را پایان رساند .

شاه عباس پس از این فتح دستور تعمیر و مرمت و تکمیل ساختمانهای آستان قدس مشهد را صادر نمود، این تعمیرات مدت چندین سال ادامه داشت و خود او در این کارها مراقبت میکرد چنانکه در سال ۱۰۰۸ بمشهد رفت و تمام زمستان را در آنجا ماند . بعلاوه در سال ۱۰۱۰ سفری پیاده و باتشریفات از اصفهان بمشهد کرد و در این کار نظر او متوجه ساختن ملت ایران بمشهد مقدس بود . تعمیرات مهم هم از همین زمان شروع شد و این الواح طلائی که نوشتن آن در سال ۱۰۱۱ و زرگری آن در سال ۱۰۱۲ انجام شده متعلق بهمین زمان است .

تعمیرات شاه عباس در مشهد بعد از این الواح هم ادامه داشته چنانکه نقاشی و کتیبه درون گنبد و طلا کردن دور گنبد و نصب نوشته تاریخی آن که آن نیز بخط العلیرضا عباسی است در سال ۱۰۱۶ بانجام رسیده است . این بود شرح الواح طلائی دسته دوم .

اکنون بيمناسبت نیست که مختصری هم درباره علیرضا عباسی خوشنویس معروف

زمان شاه عباس که خطوط این الواح را نوشته است صحبت کنیم.
علیرضا عباسی که نامش در روی آثار زمان شاه عباس از کتیبه‌های طلائی و کاشی
وسنگی گرفته تا کتابها و الواح و غیره همه جا دیده میشود بزرگترین استاد نثرت‌نویس
زمان شاه عباس است که اصلاً از اهل تبریز و از شاگردان علاءالدین تبریزی بوده
است. بنا بگفته قاضی احمد مؤلف کتاب گلستان هنر شاه عباس نسبت باو توجه مخصوصی
داشته است و در تمام جنگها و حمله‌ها و سفرها او را به‌مراه خود می‌برده است. بهمین
دلیل نمونه خط او هم همه جا دیده میشود مثلاً در مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد شاه و
بازار اصفهان و سر در عالی قاپوی قزوین و صحن کهنه آستان قدس مشهد و کتیبه‌های
طلائی داخل و خارج گنبد مطهر مشهد و مزار خواجه ربیع در نزدیکی مشهد.
همین الواح طلائی و یک کتیبه سنگی که در موزه مشهد است قدرت و استادی
علیرضا را ثابت میکند.

بعلاوه چندین کتاب نیز بخط او در کتابخانه‌های لنینگراد و نیویورک و لندن
و مشهد موجود است که از همه زیباتر و مهمتر همان قرآن بزرگ کتابخانه آستان قدس
رضوی است.

با اینکه هیچیک از مورخین او را بعنوان نقاش معرفی نکرده‌اند بعضی از دانشمندان
علیرضا عباسی را صاحب این قریحه و هنر نیز دانسته و گاهی هم او را با رضای عباسی
نقاش معروف این زمان اشتباه کرده‌اند.

در میان تصاویری که باو نسبت میدهند نسخه مصور کتابخانه توبقاپو سرای در
اسلامبول و دو تصویر دیگر در یک مرقع در همان کتابخانه و نسخه سبحة الأبرار جامی
در مجموعه کورکیان در نیویورک است که بخط نستعلیق زیبایی نوشته شده و در سال
۱۰۲۲ در ساری با تمام رسیده است و تذهیب و تصویر و نوشتن آنرا باین ادا نسبت
میدهند بنا بر این بدون اینکه بخواهیم منکر استعداد و هنرمندی و استادی علیرضای
عباسی باشیم یا در شخصیت تاریخی او تردید کنیم نمیتوانیم قریحه سرشار علیرضای عباسی
تبریزی را که خوش نویسی استاد بوده در تذهیب و نقاشی نیز مسلم بدانیم و بوجود او

در تاریخ هنر و صنعت ایران افتخار کنیم، در ضمن قابل ذکر است که سبک کار و موضوعهای نقاشی آقارضا پسر استاد علی اصغر کاشی که برضای عباسی مشهور شده است بکلی با سبک و کار علیرضا عباسی اختلاف دارد و بخوبی میتوان آنها را از هم باز شناخت. باری الواحی که امروز در موزه طهران بنمایش گذارد شده بزودی بمشهد منتقل خواهد گشت و در موزه زیبای آستان قدس قرار خواهد گرفت. این الواح بطوریکه گفتیم در روی صندوقهای چوبی و ضریح مرقد مطهر نصب بوده اند ولی بمرور ایام فرسوده و خراب گردیده و بعدها وقتیکه تعمیرات در حرم مشهد شده و سنگ مرقد جدید را تهیه نموده اند این الواح را بهمان صورت فرسوده مثل بسیاری از اموال و اشیاء گرانبهاییکه بصورت فرسوده نگهداری میشده بخزانة آستانه منتقل نموده اند. در زمان شاه سابق بانک ملی ایران این الواح طلائی را خریداری کرد تا پشتوانة اسکناس قرار دهد و بعد در سال پیش بنا بدرخواست عدۀ زیادی از مردم از طرف اعلیحضرت همایونی آنها را از بانک ملی باز خریدند تا پس از تعمیر و مرمت بآستانه قدس مشهد منتقل گردد و اکنون بزودی این کار انجام خواهد شد.

خوشبختی این است که اکنون در مشهد موزۀ نفیس و گرانبهاییکه از زیباترین موزدهای دنیاست بوجود آمده و آن در نوع خود کم نظیر و از نظر ذخائر زری و قالیهایی نفیس در عالم بیمانند است.

در این موزه که من افتخار تنظیم آنرا دارم اکنون اموال و اشیاء تاریخی آستان قدس بشکل شایسته ای در معرض تماشا و استفادۀ زوآر مشهد و دوستداران تاریخ و هنر گذاشته شده و بنا بر این اکنون با کمال اطمینان میتوان این الواح را هم بخراسان انتقال و در موزه مشهد جای داد.

شک نیست که این الواح هم بر اهمیت و شکوه موزۀ مشهد خواهد افزود و هم معروض زیارت علاقمندان قرار خواهد گرفت و هم با بودن موزۀ بزرگ و مهم مشهد از دستبرد و آسیب محفوظ خواهد ماند.

امید بسیار میرود که در شهرها و ولایات دیگر ایران هم با کمک علاقه مندان موزدهائی



صورت رضای عباسی کار معین مصور

دوم
کار و
ست
خت.
منتقل
ریکه
ایام
یدرا
یاء
ن شاه
دهد
آنها
گردد
ترین
بهای
ستان
نخ و
سان
هم
د از
هائی

از این قبیل که اسباب شهرت و افتخار ما خواهند بود بوجود آیند که آثار هشری تاریخی ایران را در خود جمع آوری نمایند و مانع از این شوند که این قبیل اموال و آثار گرانبها بسهولت از ایران خارج شود و بدست بیگانگان بیفتد و موزه های بزرگ دنیا را زینت دهد.

پس از نقل عین صحبت آقای دکتر بهرامی در رادیو طهران میپردازیم بذکر اطلاعاتی که در باب علیرضای عباسی خوشنویس و رضای عباسی مصور در دست است. علیرضای خوشنویس تبریزی را میرمنشی قمی از معاصرین او مؤلف خلاصه - التواریخ و گلستان هنر در این کتاب دوّم خود که در حدود سال ۱۰۱۵ قمری تألیف شده چنین معرفی مینماید:

«علیرضای تبریزی شاگرد مولانا علاء بیگ تبریزی است صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده که بعد از فترت رومیّه شومیّه ۱ و خرابی دارالسلطنه بقزوین آمده در آن بلده توطن اختیار نمود و در مسجد جامع آنجا رحل اقامت انداخته بکتابت اشتغال نمود و کتابه های مسجد جامع بخط اوست و چند مصحف در آنجا تمام نمود.»

سپس میرمنشی در جزء خوشنویسان نستعلیق بار دیگر از علیرضای تبریزی باین شکل نام میبرد: «سابقاً در تلو خوشنویسان ثلث و نسخ ذکر ایشان شد اما چون در حلت بیعتش مذکور بود که در فن نسخ تعلیق سرآمد زمان و نادره دوران گردد طبع سریفش بدان مایل و ذهن منیفش بدان راغب گشت و شروع در مشق آن نمود و در اندک زمانی بزور وقوت ام الخطوط که عبارت از ثلث است خوشنویس گشت و خط را بجائی رساند رسانید و هر چه از مولانا میرعلی نقل مینمایند تفرقه چندان ندارد و آنچه از قلم گوهر ریز ایشان میریزد روز بروز تفاوت بین ظاهر میشود. وی بعد از ایامی که در مسجد جامع دارالسلطنه قزوین بکتابت و قطعه نویسی اشتغال داشتند بملازمت فرهاد خان رسیدند و خان مشارالیه او را تربیت و رعایت فرمود و او جهت مومی الیه کتابت میکرد»

۱ - یعنی سال ۹۹۴ که ترکان عثمانی بر تبریز استیلا یافتند.

دو سال همراه خان بخراسان و مازندران رفت چون شاه مالک رقاب سپهر رکاب بر حقیقت احوال او اطلاع یافتند ایشان را از خان گرفته ملازم خود ساختند. اکنون ده دوازده سال شده که ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کامبخش کامیاب در جمیع یورشها و یساقها اقدام دارند و از جمله مقربان و مخصوصان پادشاه عالمیاند و گاهی بکتابت و قطعه نویسی اشتغال دارند، پیوسته در مجلس بهشت آیین و محفل خاص خلد برین در سلك مقربان شرف اختصاص دارد و بتفقدات و انعامات و نوازشات بیغایات سرافراز و مفتخرند و طبع سلیم ایشان بنظم اشعار نیز ملایمت بسیار دارد و این رباعیات از اشعار اوست:

تا زاتش عشقت جگرم گشت کباب
پیوسته رود ز دیده و دل نمک آب
آسودگی عشق تو امریست محال
صبر و دل بیقرار نقشیست بر آب
ایضاً

تا خانه نشین شدی تو ای در خوشاب
پیوسته مراست در غمت دیده پر آب
من خانه دل خراب کردم ز غمت
تو خانه نشین شدی و من خانه خراب
این بود آنچه میر منشی قمی در حق علیرضای تبریزی خوشنویس نوشته.

میرزا طاهر نصر آبادی در تذکره خود (ص ۲۰۷) در باب همین شخص چنین

می نویسد:

«مولانا علیرضا تبریزی است اگرچه فضیلت او بمولانا عبدالباقی ۱ نمیرسید اما بسیار پاکیزه وضع و آدمی روش بوده هفت قلم را خوش مینوشت کتابه در مسجد مشهور بمسجد شیخ لطف الله و کمر صفة در مسجد جامع عباسی خط اوست و بطاقهای روی بازار خفافان و حلاجان واقع بدر مسجد شیخ لطف الله دو رباعی بخط نسخ تعلیق نوشته و خوب نوشته، این طرفه که «خوشنویس عهد» با «علیرضا» در عدد موافق آمده. سپس رباعی اول از دو رباعی فوق را از او نقل میکند.

میرزا حبیب اصفهانی در کتاب خط و خطاطان (ص ۲۰۷ و ۲۱۳) لقب این علیرضا را «شاه نواز» مینویسد و او را کتابدار مخصوص شاه عباس و مخالف میر عماد

۱ - یعنی میر عبدالباقی تبریزی معروف بدانشمند از علما و خوشنویسان معروف

عهد شاه عباس بزرگ

معروف معرفی میکند و میگوید که قتل میرعماد بتحریر او بوده .
صاحب مجمل التواریخ که کتاب کوچکیست در تاریخ عمومی و احوال صفویه را
مفضلتر دارد و در اواخر عهد شاه عباس ثانی تألیف شده در وقایع سال ۱۰۱۷
مینویسد که شاه عباس بزرگ پس از دیدن آثار رصد خانه مراغه قصد داشت که آنجا
را تعمیر کند و برای این کار شیخ بهاء الدین محمد عاملی و ملا جلال منجم و علیرضای
خوشنویس را جهت تهیه طرح این عمل بآنجا فرستاد و ایشان نقشه این تجدید بنا را
بشاه عرضه داشتند .

اما آثاری که از این علیرضای خوشنویس تبریزی بجاست غیر از بعضی نسخ و
قطعات که در ضمن مرّعات دیده میشود والواح طلائی که شرح آن در فوق گذشت بعضی
کتیبه های قزوین و اصفهان و مشهد و مزار خواجه ربیع است و جدیدترین آنها کتیبه
مسجد شاه اصفهان است که ۱۰۲۵ تاریخ دارد و رقم نویسنده در آخر تمام آنها «علی
رضاء العباسی» است .

از این جمله که نقل کردیم اجمالاً واضح میشود که علیرضای تبریزی خوشنویس
که بعلت اختصاص بشاه عباس بزرگ خود را «عباسی» میخوانده از استادان خطوط مختلفه
بخصوص خط ثلث است و اشتغال عمده او کتیبه نویسی و کتابت قرآن بوده حتی در کتاب
زینة التواریخ محمد محسن مشهدی جائی که این مؤلف از خوشنویسان عهد شاه عباس
بزرگ نام میبرد او را «ملا علیرضای تبریزی استاد ثلث نویس» میخواند .

در هیچ جاتا کنون هیچکس ندیده است که کسی این علیرضای خوشنویس تبریزی را
نقاش نوشته باشد .

اما در میان قطعات نقاشی که از عهد شاه عباس و شاه صفی بجا مانده در زیر یک
عده از آنها رقمهای تاریخ داری است بنام «رضاء عباسی» و تقریباً همیشه رقم: «کهینه
رضاء عباسی» یا «رضاء عباسی» در آخر هر یک از آنها تکرار میشود و همیشه راء رضا
به «ضا» چسبیده و در آخر این جزء دوم یعنی قبل از نسبت «عباسی» همزه است نه یاء
یعنی رضاء عباسی نه رضای عباسی چنانکه علیرضا نیز همیشه برسم زمان علیرضاء عباسی
رقم کرده نه علیرضای عباسی .



صورت خانمی بقلم رضا عباسی
 بیتتی که بر روی صفحه نوشته شده اینست :
 مصوران قلم از مو کنند تا نکشند زیاده از سرموئی دمان تنگ ترا

یه را

۱۰۱

آنجا

رضای

سارا

ایستاد

سخ و

بعضی

کتیبه

«علی

نویس

مختلفه

کتاب

عباس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

نویس

این رضاء عباسی مصور شبیه ساز است و آنچه از او بدست مانده صورتهای منفرد از اشخاص یا مجالس دو سه نفری یا صورت انسان و حیوان یا به همراه هم است و تصاویری که از او مانده و تاریخ دارد تواریخ آنها بین ۱۰۲۷ الی ۱۰۴۱ است.

وفات این رضاء عباسی مصور بشهادت کتیبه‌ای که از شاگرد او معین مصور در کنار صورت او باقیست در ماه ذی‌العقده ۱۰۴۴ اتفاق افتاده و عین آن کتیبه که در کنار صورت رضاء عباسی در همین شماره نقل شده اینست :

« شبیه غفران و رضوان آرا مگاهی مرحومی مغفوری استادم رضاء مصور عباسی مشهور بر رضاء عباسی ... ۱ بتاریخ شهر شوال با اقبال سنه ۱۰۴۴ آبرنگ گردیده بود که در شهر ذوالقعدة الحرام سال مذکور از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود و این شبیه را بعد از ۴۰ سال در چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۸۴ حسب الفرموده فرزندی محمد بصیرا با تمام رسانید معین مصور غفر الله ذنوبه »

امر عجیب اینکه احوال نقاشی باین مهارت و شهرت تحت اسم « رضاء عباسی » در هیچ کتابی نیامده و همین کیفیت هم سبب شده است که يك عده از مستشرقین چنانکه گفتیم بگویند که این رضاء عباسی مصور همان علی‌رضای تبریزی خوشنویس است در صورتیکه برای ما ایرانیان که میدانیم علی‌رضا يك اسم و رضا اسم دیگری است شکی در تعدد این دو هنرمند نمی ماند .

در يك نسخه خطی از کتابی بنام « لب خلاصة العلوم » ملکی نگارنده تألیف میرزا محمد کرمانی که دایرة المعارف مانندی است و در اواخر عهد زندیه تألیف شده در قسمت تاریخ آن مؤلف مزبور چنین مینویسد :

« چون همت پادشاهان صفویه بر رواج و ترفیه حال علما و اهل کمال مصروف بود از جمیع اصناف در آن عهد بسر حد کمال رسیدند از آن جمله آقا ابراهیم و میرزا احمد در خط نسخ و ملاء علاء بیک و ملاء عبدالباقی در خط ثلث و میر عماد و میرزا صالح و میر علی در خط نستعلیق و میرزا حسن کرمانی و شفیعا در خط شکسته و

۱- در اینجا يك کلمه است که درست خوانده نمیشود ، بعضی آنرا « اشعر » خوانده‌اند لیکن این قراءت مشکوک است .

رضای عباسی و آقا محمدشویه ساز و آقا زمان در امر نقاشی و همچنین در سایر کسبها چون اسد در ساختن شمشیر و تقی و خلف در ساختن قلمتراش و کارد و دیگران در امر خود اصناف عدیده و نظیر نداشتند»

کتاب لبّ خلاصه العلوم تا آنجا که نگارنده تفحص کرده است تنها مأخذی است که در آن صریحاً و واضحاً از نقاشی بنام «رضای عباسی» در ردیف آقا محمدشویه ساز و آقا زمان نام میبرد.

کیفیتی که مشکل کار را زیاده تر میکند اینکه پاره‌ای از قطعات دیگر نقاشی در دست است که رقم آنها «آقارضا» است ۱.

این آقارضا نقاش مشهوری است که اصلاً کاشی بوده و نام پدرش علی اصغر و دامادش مصور کاشی در بعضی از کتب عهد صفویه مثل عالم آرای عباسی و تذکره نصر آبادی و گلستان هنر هست، اینست شرحی که مؤلف عالم آرا در حق او مینویسد:

«آقا رضا پسر علی اصغر کاشی در فنّ تصویر و نکته صورت و چهره گشائی ترقی عظیم کرده اعجوبه زمان گشت و در این عصر و زمان مسلم الثبوت است، از جهالت نفس با آن تراکت قلم همیشه زور آزمائی و روش کشتی گیری کرده از آن شیوه محظوظ بودی و در این عهد فی الجمله از آن هرزه درائی باز آمده اما متوجه کار کمتر شده او نیز بطریق صادق بیک بد مزاج و بی حوصله و سرد اختلاط است الحق استغنائی در طبعش هست در خدمت حضرت اعلی شاهى ظلّ اللّهی مورد عواطف و الطاف گردید و رعایت‌های کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اطوار نشد و همیشه مفلس و پریشان حال است و این بیت مناسب حال او افتاده:

طالب من همه شاهان جهانند و مرا در صفاهان جگر از بهر معیشت خون شد
مؤلف عالم آرای عباسی در باب پدر این شخص یعنی علی اصغر کاشی چنین مینویسد:

«استاد بیقرینه بود و مصور پاكيزه در پرداخت و رنگ آمیزی منفرد و در کوه

۱- رجوع کنید بکتاب فهرست نمایشگاه بین المللی راجع بصنعت ایران در سال

سازی و درخت پردازی از اقران پیش، او نیز در خدمت ابراهیم میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد.

میر منشی قمی در کتاب گلستان هنر احوال آقازاده را چنین آورده:

«آقازاده ولد مولانا علی (اصغر) کاشانی است زمانه اگر بوجود او افتخار نماید میساید چه در تصویر و چهره گشائی و شبیه کشی نظیر و عدیل ندارد اگر مانی زنده بودی و استاد بهزاد حیات یافتی روزی یکی صد آفرین بروی نمودی و دیگری بوسه بردست او نهادی همگی استادان و مصوران نادر زمان او را باستادی مسلم دارند هنوز ایام ترقی و جوانی او باقیست وی در خدمت اشرف شاه کامیاب مالک رقاب سپهر رقاب سلطان شاه عباس خلدالله ملکه میباشد اما بغایت کاهل طبیعت افتاده و اختلاط نامردان و لوندان اوقات او را ضایع میسازد و میل تمام بتمشای کشتی گیران و وقوف در آن و تعلیمات آن دارد یک مرتبه صورتی ساخته و پرداخته بود که شاه عالمیان بجایزه آن بوسه بردست او نهادند.»

آقا رضای کاشی دامادی نیز داشته است بنام مصور کاشی که اندکی بعد از سال ۱۰۵۵ فوت کرده، احوال این مصور کاشی را نصر آبادی در تذکره خود (ص ۱۴۴) چنین نقل میکند:

«مصور کاشی اصلش از کاشانست نقاشی میکرده داماد آقازاده نقاش مشهور است مرد صالح درویش عیال مندی بوده مرحوم ساروتقی وظیفه باو میداد بعد از قتل او فوت شد شعرش اینست:

من غریب بزلف تو مبتلی گشتم باین وسیله بیک عالم آشنا گشتم ۱

اما در باب تعدد یا اتحاد این سه هنرمند یعنی علیرضای خوشنویس تبریزی و رضای عباسی مصور و آقا رضای کاشی تا کنون آراء مختلفه ایراد شده و هر دسته از فضلا در این خصوص نظری داده اند که ما خلاصه آنها را در اینجا نقل میکنیم.

ظاهراً اولین کسانی که با اهمیت این موضوع برخورد کرده و بیشتر و بیشتر از هر کس در باب نقاشیهای رضای عباسی کار کرده اند زاره ۲ و میتوخ ۳ استادان آلمانیند که مقالات

۱ رجوع کنید ایضاً بتذکره روز روشن ص ۶۳۱-۲ F.Sarre - ۳ E.Mittwoch

و کتب عدیده در باب «قضیه رضای عباسی» نوشته و مجموعه نفیسی از کارهای منتسب باین نقاش ماهر را منتشر ساخته‌اند و عقیده ایشان بر این است که علیرضای خوشنویس تبریزی همان رضای عباسی نقاش است و نظر مارتن ۱ مؤلف کتاب نفیس: «نقاشی و نقاشان ایران و هند و عثمانی» نیز همچنین است.

اما کرا باچک ۲ در مقاله‌ای که در باب رضای عباسی در روزنامه آکادمی علوم و زبان و تاریخ وینه سال ۱۹۱۱ نوشته بحق این عقیده را مورد انتقاد قرار داده و ثابت کرده است که کارهایی که زارّه و میت و خ برضای عباسی نسبت داده‌اند کار چند استاد مختلف است که همه رضا نام داشته‌اند و علیرضای عباسی هیچوقت نقاشی نکرده است. شولتز ۳ نیز معتقد است که علیرضای عباسی فقط خوشنویس بوده و کوهنل ۴ در این باب مردّد است. کوماراسوامی ۵ مستشرق روسی که علیرضا و رضای عباسی را با یکدیگر خلط کرده بنقاش دیگری که آقا رضا باشد توجه مخصوصی ابراز داشته و در معرفی کارهای او کوشیده است. میژون فرانسوی ۶ و ساکیسیان ارمنی با اطمینان تمام ثابت کرده‌اند که علیرضای خوشنویس کسی است غیر از رضای عباسی نقاش. آرنولد ۷ در ردّ نظر زارّه و میت و خ میگوید:

«مولانا علیرضای عباسی خوشنویس معروفی است که در عهد شاه عباس میزیسته و یک عده از کتیبه‌های مساجد شهر اصفهان بخط اوست. بعلاوه او بکار استنساخ کتب نیز اشتغال داشته و چند نسخه بخط او در کتابخانه‌های مختلف اروپا باقیست. هیچگونه هلیلی در دست نیست که بگوئیم که مولانا علیرضای عباسی در تمام مدت عمر خود حتی یک صورت هم کشیده باشد بلکه میتوانیم گفت که کاتبی که ایام خود را وقف نوشتن کلام الله میکرده و کتیبه‌های خط او شاهد آنست راضی شود که بتصویر نقوشی از نوع تصاویر کار رضای عباسی خود را موهون و خفیف سازد. گذشته از این مراتب در پای تصاویری که ما در دست داریم هیچوقت رقم علیرضا دیده نشده، هرچه هست یا رضا رقم دارد یا رضاء عباسی».

۱- Martin - ۲ Krabacek - ۳ Schulz - ۴ Kühnel - ۵ Coomaraswamy

۶- Migeon - ۷ Arnold

مستشرقین دیگر انگلیسی هم مثل بین یون ۱ و ویل کین سن ۲ و گری ۳ بهمین عقیده آرنولد هستند و میگویند که چون در پای هیچیک از تصاویر مورد بحث رقم علیرضا دیده نمیشود یقین حاصل است که علیرضای خوشنویس غیر از رضای عباسی است. در یک مقاله که در سال ۱۹۳۷ در مجله صنایع اسلام ۴ بقلم ایزابل هوبار ۵ منتشر شده این نویسنده باستناد یک نسخه خطی که تصاویری بر رقم علیرضای عباسی دارد و یک مرّقع که بعضی از تصاویر آن بامضای علیرضا تبریزی است و هر دو در موزه توپقاپو سرای استانبول است و یک نسخه مصور از سبحة الأبرار جامی که در تصرف کورکیان مقیم نیویورک میباشد و در آخر آن نوشته شده: «کاتبه و مصوره و مذهبه علی رضای عباسی و وقع الفراق (کذا) منها فی بلدة ساری من سنة هزار و بیست و دو» مدعی شده است که علیرضای عباسی تبریزی خوشنویس نقاش نیز بوده و آن نسخه خطی و مرّقع موزه توپقاپو سرای استانبول شاهد این مدعی است.

بدبختانه این نسخ و مرّقع در دسترس ما نیست که بتوانیم در باب صحت یا عدم صحت انتساب آنها اظهار نظری کنیم لیکن از نه تصویری که ایزابل هوبار از سبحة الأبرار مذکور در مجله صنایع اسلام نقل کرده کم و بیش آثار تقلب و ساختگی بودن امضا آشکار است.

علاوه بر اغلاط املائی بسیار بچگانه که در کتابت نسخه دیده میشود مثل فراق بجای فراغ و قور بجای غور و غیرها در آخر نسخه رقم کاتب «علیرضای عباسی» است بهمین املا در صورتیکه ما سابقاً گفتیم که این کاتب برسم کتابت زمان همه جا «علیرضای عباسی» رقم کرده یعنی بین علیرضا و عباسی یک همزه است نه یاء برسم زمانهای بعدتر. بعلاوه در صفحه آخر کتاب شهادتی است منسوب بوصول شیرازی (۱۱۹۲-۱۲۶۳) شاعر و خوشنویس معروف عهد فتحعلیشاه و محمدشاه بشرح ذیل:

«کار استاد الا ستاید استاد علیرضای عباسی میباشد و انصافاً بهتر از این کار نشده الاحقر میرزا وصال شیرازی ۱۲۹۰»

۱- Binyon-۲ Wilkinson-۳ Gray-۴ Ars Islamica جلد چهارم ص ۲۸۲-۲۹۲

نشریه دارالفنون میسنگان سال ۱۹۳۸ میلادی - ۵ Isabel Hubbard

کسی که این سه سطر را در پای این صفحه نوشته پس از تحریر بر روی کلمه «میرزا» خط کشیده و همین نکته و تاریخ ۱۲۹۰ که هفده سال پس از مرگ وصال است میفهماند که این شهادت نیز درست نیست چه رقم وصال تا حدی که نگارنده دیده «العبد الأقل وصال الشاعر» یا: «وصال الشیرازی» است.



تصویری بقلم آقا رضا نقاش

بهمین دلایل نگارنده شك دارم که این نسخه اصلاً خط علیرضای عباسی باشد تا چه رسد بتذهیب و تصویر آن، بهمین دلیل تا سند تاریخی بر اینکه ملا علیرضای خوشنویس تبریزی نقاش و مذهب نیز بوده بدست نیاید باید در صحت انتساب این نسخه و نسخه‌های

دهم
مین
رضا
ن
ر
ه
ارد
وزة
رف
علی
عی
قق
حت
براز
مضا
راق
ست
ضاء
لاوه
ماعر
شده
۲۹۲

دیگری که نقاشی و تذهیب آنها باین مرد منسوب شده است شك كرد بخصوص که خط سازی و تقلید تصاویر و انتساب آنها باساتید بزرگ از کارهای رایج ایران بوده و بدبختانه هنوز هم این رسم ناپسند دایر است.

پس از آنکه فی الجمله مسلم شد که علیرضای تبریزی عباسی هنرمندی است غیر از رضای عباسی و اوّلی فقط خوشنویس و دوّمی منحصراً نقاش بوده موضوع دیگری که قابل بحث میماند ارتباطی است که بین رضای عباسی و آقا رضای کاشی نقاش وجود داشته. عقیده عدّه ای بر این است که رضای عباسی همان آقا رضای کاشی است ۱.

با اینکه این دو نقاش هر دو معاصر و هر دو نیز از مخصوصین شاه عباس بزرگ بوده و نام هر دو نیز نزدیک بهم است و بیشتر تصوّر می رود که تعدّد شخصیت بین ایشان وجود نداشته باشد باز اشکالی در کار هست و آن اینکه بین نقاشیهائی که کار دست این دو نقاش است يك رشته رقم «کمینه رضاء عباسی» یا «رضاء عباسی» دارد و رشته دیگر «آقارضا» و خطّ رقم نیز در این دو رشته کار بهیچوجه یکدیگر شبیه نیست.

بعلاوه در يك تصویر که رقم: «حرّره آقارضا» دارد و آن در همین مقاله در صفحه ۵۵ نقل شده عبارت ذیل در سمت چپ آن مسطور است: در «روز چهارشنبه پنجم شهر شوآل با اقبال سنه ۱۰۴۸ آب رنگ شد» اگر مسلم باشد و دلیلی بر خلاف آن نیست. که این تصویر از آقا رضاست دیگر شبهه ای نمی ماند که رضای عباسی که در ذی القعدة ۱۰۴۴ فوت کرده غیر از آقا رضاست که این تصویر را چهار سال بعد از فوت رضای عباسی کشیده. بسیار بعید مینماید که يك نفر نقاش در يك عصر و زمان کارهای خود را بدو شکل مختلف امضا نماید بخصوص که در «آقا رضا» آقا جزء اسم اوست و نباید تصوّر کرد که در عصر صفویه آقا مثل امروز برای هر کس در مورد احترام و تفخیم استعمال میشده. کسانی که در یکی دانستن این دو نفر شباهت سبک کار آنها بهم مستند شده اند البته میدانند که تقلید دو نقاش از کار یکدیگر یا ساختن تصاویری بتوسط دیگران و منتسب

۱- رجوع کنید بمقاله آقای احمد سهیلی در مجله ارمغان شماره سوم از سال هفدهم و مقاله خانم زهرا داعی زاده در روز گارنو شماره ۵ ج ۴ (لندن ۱۹۴۵) و مقاله آقای دکتر مهدی بهرامی در مجله آینده شماره ۱۱-۱۲ از دوره سوم.

ساختن آنها با استادان مشهور از راه تقلب بسیار معمول بوده چنانکه در جزء کارهایی که رقم آقارضا دارد یکی که بخط میرعلی است مورخ بسال ۹۳۷ است ۱ در صورتیکه این زمان قریب صد سال زودتر از عهد واقعی آقارضا و رضای عباسی است همچنین بعضی کارهایی که صریحاً رقم: «کمینه رضاء عباسی» دارد تاریخ آنها بعد از ۱۰۵۰ است در صورتیکه رضای عباسی چنانکه سابقاً نوشتیم در ذی القعدة ۱۰۴۴ فوت کرده.

اساساً موضوع نقاشی ایران را در اواخر عهد تیموری و دوره صفوی دو امر دچار زحمت کرده و مورخین را در تعیین زمان نقاشان و کارهای اصلی ایشان با مشکلات عمده گرفتار ساخته است یکی تقلب زر پرستان بی وجدان که هر کاری را کم و بیش خوب تقلید و کهنه میکنند و بطلبان این قبیل آثار مخصوصاً در فرنگستان جا میزنند و ایشان هم که نادراً حس تشخیص کارهای اصلی را از کارهای قلابی دارند آنها را میخرند و بین خاص و عام مشهور میکنند، دیگر سهل انگاری و زودبآوری و تند کاری و عدم دقت بعضی از مستشرقین صنعت شناس فرنگی است که اگر هم در صنعت شناسی ماهر باشند باز غالباً بتاریخ ایران چنانکه باید آشنائی ندارند بهمین جهت درست نمیتوانند مطالبی را که بنوق و سلیقه خود استنباط کرده اند با تاریخ تطبیق و صحت و سقم آنها را از این راه مشخص سازند.

يك نفر مورخ دقیق حق دارد مادام که از راء دلایل مسند بماخذی نسبة موثق بوجود حقیقتی راه نبرده باشد در صحت استنباطاتی که این قبیل صنعت شناسان از روی ذوق و سلیقه شخصی یا شباهت سبک کار هنر مندی بسبک کار هنرمندی دیگر مینمایند شك کند.

غرض ما از این بحث نیز بیشتر اینست که تا سندی تاریخی دال بر اتحاد آقارضای کاشی با رضای عباسی بدست نیاید بیقین و قطع نمیتوان این مطلب را مخرز دانست و بهمین شباهت سبک نقاشی و مطنه های دیگر از این قبیل اکتفا نمود بخصوص که در بابل این مطنه ها شواهد دیگری مثل اختلاف رقم امضا و خط کتابت بین آن دو شك ما را در یکی دانستن ایشان قوت میدهد.

ما و خوانندگان

۱- راجع بمرحوم صدر اصفهانی

آقای عیسی اعتصام صدری نواده مرحوم صدر شرح ذیل را که محتوی ملاحظاتی است از شیراز در باب جدّ خود در تکمیل مقاله آقای صدر هاشمی مندرج در شماره هشتم با دارة ما فرستاده اند. ما با اظهار تشکر از نویسنده آنرا پس از پاره‌ای تصرفات و حذف یکی دو جمله ذیلاً درج میکنیم:

«در شماره هشتم یادگار شرحی راجع بمرحوم صدراعظم اصفهانی مرقوم رفته بود که قدری اشتباه و قدری از قلم افتاده داشت این جانب عیسی اعتصام صدری ولد مرحوم محمد ابراهیم خان ناظر الدوله بن صدر اعظم اصفهانی آنچه از پدر و مرقومه مرحوم حیدر علی خان عمو کوچک ترین پسرهای مرحوم صدراعظم که موجود دارم و در ضمیمه مجله جنابعالی ضبط است بمصدق اهل البیت ادری بما فی البیت نقل میکنم که بطور حجت در تتمه نوشته خود درج فرمائید.

در قسمت شاگرد علاف بودن مرحوم صدراعظم غلط مشهوری است؛ بافی الجملة تفکر و تعقلی دریافت میشود که پسر حاجی محمد علی شاگرد علاف نمیشود زیرا در قدیم تا شخص دارای ثروت کامل نمیشد بتشریف مکه معظمه نایل نمیشد زیرا یکسال این مسافرت طول میکشید و برای حجاج زیاد لازم بود.

در نظر دارم که حجاج در ماه مبارک رمضان بسمت مکه حرکت میکردند که در ذی الحجّه بمکه برسند، از طهران و اصفهان یکماه طول میکشید تا از سرحد ایران خارج بشوند. در قسمت مال علاف باشی را بهممدستی اشرا و جواهر و مالیه او را از چنگش ربودن این مسئله با توصیفات که خودتان نقل قول از اعتماد السلطنه و غیره میفرمائید بی اندازه منافات دارد زیرا که او از جوانی خداشناس و درویش و از مریدان مرحوم پیرنمای نائینی بود و از جوانی دارای اعمال خیر و انسانیت بشمار میرفته. وی پسر حاجی

محمد علی
بوده و در
راه زراعت
شیراز
میشود
کمکی
آقا محمد
نموده و
حکومت
هم بیگلر
صحن
عالیات و
قم نمیدان
بازار نجف
بناهای
پادشاهان
قاجاریه
بمرحوم
بتاج الد

محمد علی و نوه محمد رحیم معروف بعلاف است و محمد رحیم تحویلدار غله دولتی بوده و در ضمن معامله خرید و فروش غله هم میکرده بهسین جهت معروف بعلاف شده. حاجی محمد علی دارای املاک و ثروت بوده بعد از فوت او مرحوم صدر از راه زراعت باملاک و ثروت خود افزوده و از اول ثروتمندان و بزرگان اصفهان شده. بعد از فوت کریم خان زند آقا محمد خان قاجار که با چند نفر سوار فراراً از شیراز حرکت و چند روزه باصفهان میرسد در منزل حاجی محمد حسینخان وارد میشود بعد از رفع خستگی که میخواهد بسمت استرآباد برود از مرحوم صدر تقاضای کمکی میکند، مرحوم صدر یکصد هزار تومان بآقا محمد خان کمک میکند زیرا که عوالم آقا محمد خانرا خوب درک میکند، آقا محمد خان از این سرمایه سوار وقشون تهیه نموده و سلطنت میرسد از همین لحاظ همیشه بمرحوم صدر جداً احترام میکرده تا آنکه حکومت اصفهان را باو میدهد.

از مرحوم پدرم نشنیدم ولی بعضی در قدیم میگفتند که صدر در زمان کریم خان هم بیگریگی اصفهان بوده.

در قسمت از قلم افتادهها بموجب یادداشت تاریخچه مرحوم حیدر علیخان بنای صحن مطهر حضرت ابوالفضل عباس بن علی علیهما سلام و در طلا و نقره عتبات عالیات و حضرت معصومه قم از اعمال مرحوم صدر اصفهانی است. در حضرت معصومه قم نمیدانم در ضریح است یا در حرم مطهر، يك مدرسه هم در نجف اشرف در اول بازار نجف که محل دفن خود مرحوم صدر و والد آن مرحوم و مسکن طلاب است از بناهای مرحوم صدر علاوه بر قلعه نجف است. تخت طاوس فعلی که محل تاجگذاری پادشاهان حالیه است با درخت جواهر و صندلی جواهر که در موقع سلام عام سلاطین قاجاریه جلوس میکردند و جوهر تاجماه از تقدیمی های مرحوم صدر اعظم اصفهانی بمرحوم فتحعلیشاه است.

تخت طاوس با سم طاووس خانم اصفهانیه از وجیه ترین زنان عهد است که بعدها بتاج الدوله ملقب میشود، فتحعلی شاه او را بزنی میخواست و مرحوم صدر این تخت را برای

شب عروسی و ایام سلام ساخته تقدیم میکند، تاج الدوله مادر عضدالدوله و جدّه عین الدوله و حاجی سیف الدوله است.

نظر باینکه اغلب فتحعلیشاه میفرمود که نظام الدوله درخت جواهر ماست درخت جواهری ساخته تقدیم میکند، ناصرالدین شاه آن درخت را بریده و کره مصنوعی ساخت که در اطاق موزه بود پهلوی در خزانه و صندوقی جواهر هم در اطاق موزه و جواهر تاج ماه هم در خزانه بود. مرحوم حیدر علیخان عمو جواهر تاج ماه مینویسند ولی بعدها بگوهر تاج ماه معروف شده بسته بتحقیقات حقه مورخین است.

مدرسه صدر جلوخان مسجد شاه طهران هم از بناهای مرحوم صدر است.

معمول او بود که هر ساله معادل یکصد هزار تومان از زر و قلمکار و قدک و غیره اجناس اصفهانرا بابت مالیات اصفهان برای حرم سرا و پسرهای فتحعلی شاه می آورده اند یکی از مخالفین صدر اعظم بفتحعلی شاه عرض میکند این چه ضرری است بمالیه دولت بای بولی، فتحعلی شاه پیغام میدهد بصدر اعظم فعلاً لازم نداریم پول آن لازم تر است مرحوم صدر عرض میکند چرا قبل از تهیه نفرو دید و میروند روی سکوی همان مدرسه نشسته امر میکند فقرا را بیاورید و بفقرا تقسیم میکنند و خبر بشاه میدهند و پیغام میدهد ما را هم از فقرا محسوب نمائید و هر چه باقی بوده میبرند در یکی از صندوقخانه های بالا خانه جنب تخت مرمر گذارده در آنرا تیغه میکنند تا تکلیف معین شود این عمل از یادها میرود در عهد مظفرالدین شاه تیغه در صندوق خانه را خراب میکنند برای رفع حاجت آنها را در آنجا ملاحظه کرده بحضور شاه میبرند.

هشت پسر مرحوم صدر اعظم عبارتند از پسر بزرگ عبدالله خان امین الدوله، حاجی محمد علی خان، ابراهیم خان ناظر الدوله، شکرالله خان، عبدالحسین خان، محمد حسن خان، احمد خان و حیدر علیخان که از ازواج متعدده بوده اند.

امین الدوله بایک خواهر که زن حسنعلی میرزای فرمانفرما بوده از یک مادر و حاجی محمد علیخان و ابراهیم خان ناظر الدوله و شکرالله خان از دختر حاجی محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله صدر اعظم شیرازی که خواهر او بود.

عبدالحسین خان و محمد حسنخان و احمد خان هم از يك مادر، حیدر علیخان هم از يك مادر و از زن های دیگر هم دختر داشته اند.

در قسمت موقوفات مرحوم صدر که مرقوم رفته است اولاد آن مرحوم از بین برده اند خلاف است تماماً موجود، يك قسمت موقوفات که متولی آنها فعلاً حاجی سید مصطفی و از اولاد سادات مدرسی خاتون آبادی است که پشت در پشت متولی بوده اند و فعلاً سالی یکصد هزار تومان اجاره داده اند و يك قسمت دیگر که تولیت آن دست اولاد عبدالله خان امین الدوله و فعلاً ضبطی است که برای مصارف طلاب مدارس بازار اصفهان و پاقلعه و نجف اشرف و اطعام مساکین و روضه و تعزیه خوانی و خاکه و زغال و نیم تنه و کفش برای فقراء و وقف کتب برای مدارس و غیره است.

در قسمت عکس مرحوم صدر از روی پرده نقاشی سلام عام فتحعلی شاه است که پرده بزرگ قیمتی بوده در بالای سرسرای وزارت خارجه قدیم پشت تخت مرمر بود نمیدانم حالیه هست یا نیست، فتحعلی شاه روی تخت طاوس و میرزا شفیع صدر اعظم يك طرف و حاجی محمد حسینخان نظام الدوله یکطرف و پسر ها و غیره اطراف تخت ایستاده سلام عام بود این عکس اول بشکل کارت پستی برداشته شده بعدها دیگران طالب شدند.

در قسمت بی سوادى و عامی بودن مرحوم صدر خواندن و نوشتن را نمیتوانسته اند ولی کامل نبوده خط ایشانرا بنده نزد یکی از اخوان خود دیدم که در خصوص ملکى بعبدالحسینخان پسر خود مرقوم فرموده بودند.

راجع بحکومت امین الدوله بر اصفهان بعد از تفویض امر مالیه ایران بمرحوم صدر اعظم بطهران آمده و مرحوم رمضان علیخان برادر مرحوم صدر بحکومت اصفهان برقرار میشود. يك چهارباغ هم فیما بین پل خواجه و تخت فولاد بوده که درخت کاج کشته بوده يك حوض مرمر بزرگی در وسط داشت ظل السلطان بحاجی خان کچل پیشخدمت خود بخشید و خراب کرد و برد و يك چهارباغ هم خارج دروازه شمال اصفهان که فعلاً معروف بطوقچی در آن زمان بواسطه خرابی افغان محله خرابی بوده

و مرحوم صدر تعمیر نموده معروف بحسین آباد شده بود ساخته که فعلاً آثاری از آن دو چهار باغ باقی نیست بجز جاده وسیعی .

در تاریخ عضدی که پسر فتحعلی شاه عضدالدوله که از طاوس خانم تاج الدوله اصفهانی باشد راجع بصدر اعظم اصفهانی و امین الدوله هم شرحی نوشته شده . در تمام این خدماتیکه مرحوم صدر اعظم بدولت قاجاریه نمود در عوض محمد شاه بعد از فتحعلی شاه تمام املاک و رثه مرحوم صدر را ضبط و خالصه نمود بغرض اینکه امین الدوله بفتحعلی شاه عرض کرده بود چهل و یک پسر بزرگ و رشید دارید چرا بیک نوه علیل نالایق ولیعهدی و سلطنت میدهید فتحعلی شاه نشنید و عاقبت فهمید که چه اولاد نالایقی بودند .

خود امین الدوله هم بعد از فوت فتحعلی شاه در اصفهان از راه بختیاری بعثبات مشرف شد و بدست محمد شاه گرفتار نشد .

اینجانب در رئیس الوزرائی مرحوم مستوفی الممالک مطالبه املاک را کردم فوراً قانون مرور زمان از مجلس گذرانیده شد .

در قسمت عبای ترمه پوشیدن مرحوم صدر این کار در اصفهان نبوده بلکه در طهران بوده ، در موقع مرض فوت مرحوم صدر بمرض زردی یرقان فتحعلی شاه بعیادت مرحوم صدر میروند چون همه لباسهای خود را بخشیده بود عبا و جبهائی نبود مرحومه عصمة الدوله دختر فتحعلی شاه زوجه والد این جانب محمد ابراهیم خان یک شال خلیل خانی حاشیه ترمه را عبا درست کرده بدوش مرحوم صدر انداخت .

عصمة الدوله نقل نموده که فتحعلی شاه دست در گردن صدر اعظم انداخته مدتها هر دو گریه کردند .

در قسمت عمارت مرحوم صدر در اصفهان جنب چهل ستون عمارت خیلی عالی با نارنجستان و غیره عالی تر از عمارات صفویه ، ظل السلطان بیرونی آنرا خراب کرد اندرونی آن که در تصرف بانوی عظمی خواهر ظل السلطان بود باقی مانده فعلاً در جزو عمارت هشت بهشت صفویه و در تصرف نوه بانو عظمی است .

در قسمت هجوفتحعلیخان صبا ملك الشعراء كاشانی چنین نیست که مرقوم رفته ندانست که او را هجو کرده، او که خود شما مینویسید که در هوش و ذکاوت و کاردانی بی مثل بود چطور نمیفهمد از گاه کشی بکپکشان شد یعنی چه بلکه فهمید و پانصد تومان صلہ داد و فرمود اگر مدح کرده بودی چندین برابر این صلہ میدادم، فی الحقیقه از این جمله صباست که هجو شده.

۲- تصحیح يك رباعی

از جمال الدین محمد بن نصیر وزیر سلطان غیاث الدین غوری

آقای احمد گلچین از طهران در باب رباعی ذیل:

زان زلف که از حلقه همه زنجیر است عمریست که بر من غم و سودا چیر است
 هجران تو چون تیره بگرد آب سرم تا بشناسم که آبم از سر تیر است
 که در جلد اول لباب الالباب چاپ لیدن صفحه ۱۲۰ آمده چنین مینویسند:

این رباعی که در نتیجه تحریف کاتب صورت اصلی خود را از دست داده است استاد علامه جناب آقای قزوینی را بر آن داشته است که در ضمن حواشی و تعلیقات استادانه خود بنویسند: «مقصود از بیت دوّم معلوم نیست» و حق هم داشته اند.

استاد فقید مرحوم وحید دستگردی که ظاهراً جز لباب الالباب چاپی نسخه دیگری در دست نداشته و خواسته است از بیت دوّم رباعی معنی و مفهومی بدست آرد در ارمغان سال نهم صفحه ۱۷۶ چنین نگاشته است: «ظاهر آنست که تیره سهو کاتب است و اصل نسخه «تیر» است و در اینصورت معنی بیت اینست که هجران تو مرا چون تیر آبگون سر کرد از شدت سرشک و سر تیر را بآب بسیار تشبیه کرده اند، فردوسی فرماید: خدنگی بر آورد پیکان چو آب، برای آنکه بشناسم که روزگار آب مرا از سر تیر فراق یا ناوک عشق مقدر داشته و در هر حال معنی این بیت خالی از اندک خفا و تعقید نیست».

در کتاب بی نظیر امثال و حکم (جلد اول صفحه دوّم تألیف استاد معظم جناب آقای دهخدا) رباعی فوق بصورت ذیل که صحیح آن نیز همین است ضبط شده:

زان زلف که از حلقه همه زنجیره است عمریست که بر من غم و سودا چیره است
 هجران تو زان تیره بکرد آب سرم تا بشناسم که آبم از سر تیره است
 و این رباعی جزء شواهدیست که برای مثل: «آب از سر تیره است» نظیر: «آب
 از سر چشمه گل است» ذکر شده و آب سر کنایه از اشک چشم است.

اینک اگر بخواهیم منشأ اشتباه را بیابیم ناچار از این تذکار هستیم که «زنجیره»
 در کلام قدماء دیده نشده است و فرهنگ نویسان بلستان نیز متعرض آن نگشته اند ولی
 در فرهنگهاییکه در دوران صفویه و پس از آن تألیف یافته این کلمه را که ظاهراً از
 مستحدثات همان عصر بوده است چنین ضبط کرده اند:

«زنجیره حاشیه را گویند که از رشته گلابتون و ابریشم بگرد جامه دوزند، محمد
 طاهر غنی گوید:

دیوانه‌ایم و بر ما باشد لباس زندان زنجیر گردن ماست زنجیره گریبان
 محسن تأثیر گوید:

بی حاشیه رنگین نشود نسخه کاتب چون کاتبی ساده که زنجیره ندارد
 و کاتبی نوعی از جامه را گویند که آستین آن کوتاه باشد.

با این توضیح «زنجیره» در مصراع اول رباعی غلط است و زنجیر از آن جهت
 با چیره که دارای هاء مخفی است در قافیه یک شعر قرار گرفته است که هاء در آخر
 این قبیل کلمات مکتوب میشود ولی ملفوظ نمیگردد، و باید دانست کلماتیکه مختم
 بهاء مخفی است چون باده و تیره و امثال اینها هر گاه در شعری مردف بردیف «است»
 قافیه واقع شود با باد و زنجیر و نظائر آن نیز قافیه تواند بود.

اینک شواهدی چند بقوافی مختلف از اساتید متقدمین:

تاج‌الدین عمر بن مسعود احمد گوید:

از مشک بگلبرگ تو بر زنجیر است پیش رخ تو چراغ گردون خیره است
 تو چون قلمی و من چو کاغذ که چنین از رفتن تو جهان بمن بر تیره است

استاد منوچهری فرماید:

دل غالیه فامست ورخش چون گل زرد است
گوئی که شب دوش می غالیه خورده است
مسعود سلمان گوید:

طاهر ثقة الملك سپهر است و جهانست
نی راست نگفتم که نه اینست و نه آنست
تا آنجا که گوید:

ای آنکه سوی دولت تو قاصد نصرت
پیوسته یگانه است و دوگانه است سه گانه است
حکیم انوری گفته:

دوش وقت سحر بدات معنی
پای بوسان ز بخت و طالع من
جمال الدین محمد بن عبدالزراق گوید:

بنامیزد جهان همچون بهشت است
زمین از سبزه گوئی آسمانست
حکیم خاقانی گفته:

هر غم که ز آسمان حشر کرده است
با سینه من چه کینه گردون را
کمال الدین اسمعیل گوید:

تو گوئی آتش افتاده است در خار
دو سر در یک قدم بنمود نرگس
شیخ اجل سعدی شیرازی فرماید:

افسوس بر آن دیده که روی تو ندیده است
سر قلم قدرت بیچون الهی
ایضاً:

سرو چمن پیش اعتدال تو پست است
ایضاً:

شب فراق که داند که تا سحر چند است
خیال روی تو بیخ امید بنشانده است
مگر کسی که بزندان عشق در بند است
بلای عشق تو بنیاد صبر بر کننده است

خواجه حافظ شیرازی گوید:

برو بکار خودای واعظ این چه فریاد است مرا فتاده دل از کف ترا چه افتاده است

پس از نقل عین نوشته آقای گلچین بعنوان توضیح یادآور می‌شویم که صحیح رباعی جمال الدین محمد بن نصیر بی‌کم و زیاد همانست که استاد علامه آقای قزوینی نقل و در جلد اول باب‌الآل باب طبع فرموده‌اند. تصرّفی که در رباعی شده و زنجیر را زنجیره و چیر را چیره و تیر را تیره کرده‌اند درست نیست زیرا که از همه گذشته زنجیره را بهر معنی که بگیرند هیچکس تا کنون آنرا برای زلف مشبه به قرار نداده بلکه آن که زلف را بآن تشبیه میکنند زنجیر یعنی سلسله است پس شبهه‌ای نمی‌ماند که در مصراع اول رباعی قافیه «زنجیر» است نه زنجیره و بتبع آن دو قافیه دیگر مصراع‌های دوم و چهارم هم باید «چیر» و «تیر» باشد نه چیره و تیره. حال آقای گلچین باستناد شواهدی که آورده‌اند می‌فرمایند که این دو قافیه اخیراً اصلاً «چیره» و «تیره» بوده‌است که هاء آخر آنها در پیوستن به «است» در کتابت ساقط شده و بعقیده ایشان هر کلمه‌ای که مختوم بهاء مخفی باشد در کتابت همین حال را پیدا میکند.

بیان این قاعده که مؤلف استاد کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم نیز آنرا در ذکر فرق بین هاء اصلی و هاء وصلی آورده اجمالاً اینست که هاء وصلی در آخر کلمات فارسی علامت بنای آن کلمات بر فتح است یعنی آن هاء فتحه حرف ما قبل را بیان میکند چنانکه جامه و نامه در فارسی عیناً مثل قام و نام در عربی تلفظ می‌شود.

این قبیل کلمات موقعیکه قبل از یکی از صیغه‌های زمان حال استن و نظایر آن که خود بفتح شروع میشوند واقع شوند در قدیم در کتابت هاء آخر آنها را می‌انداخته حتی در حال جمع نیز آنرا نمی‌نوشتند چنانکه در نسخ قدیمی مکرراً خانه‌ها می‌بینیم بجای خانه‌ها و نامه‌ها بجای نامه‌ها لیکن امروز این رسم متروک شده و ترک آن نیز اولی بوده‌است.

بعقیده ما قوافی رباعی جمال الدین محمد بن نصیر همچنین قوافی رباعی تاج الدین

عمر بن مسعود بن احمد مشمول این قاعده نیستند و باید آنها را از اصل ساکن دانست نه مختوم بهاء وصلی که مبین فتحه ما قبل باشد یعنی قوافی آن دو رباعی زنجیر و چیر و تیر و خیر است زیرا که بغیر از زنجیر که قافیه مصرع اول در هر دو رباعی است و بقیه قوافی طبعاً باید تابع آن باشند کلمات چیر و خیر و تیر مانند يك عدد دیگر از کلمات فارسی نظیر چار و بهر و بیجاد و گون و دان و گان و دد در رساندن يك معنى هم بهمین اشکال و هم با فتح آخر که همزه وصل مبین آن باشد استعمال شده اند، اینک شواهدی چند بر اثبات این دعوی.

سوزنی تیر را بجای تیره استعمال کرده و گفته:

پیری چو عمر من بمه و سال صید کرد شد روزهای روشن او چون شبان تیر
چیر در معنی چیره 'مذوچهری گوید:

شاهی که بدو هیچ ملک چیر نباشد شاهی که شکارش بجز از شیر نباشد

قطران گوید و خیر را بمعنی خیره استعمال میکند:

ای بخوبی بر بتان کابل و کشمیر میر ماندم از بس کوری در عهدها تا خیر خیر
و ما خود در محاوره میگوئیم که: او خیر خیر بمن نگاه میکند،

سوزنی گوید و دان را بجای دانه بکار میبرد:

دانست دام خال رخ و زلف آن صنم من سال و ماه بسته بدان دان و دام دل

سید ذوالفقار شروانی چار را در معنی چاره استعمال کرده و گفته:

رهین وصلم و او همدم و دم را جان دو جامه باشد ناچار و چار زاتش و آب

فردوسی گوید و دده را بجای دد استعمال کند:

بشبی قیر گون ماه پنهان شده بخواب اندرون مرغ و دام و دده

سنائی گوید:

چه بوی چون ستور و دیو و دده چار میخ اندرین سرای کده

حال که معلوم شد که قدما تیر را در معنی تیره و چیر و خیر را هم بمعنی خیر،

استعمال کرده اند دیگر چه اشکال دارد که ما مصرع آخر رباعی جمال الدین محمد بن

نصیر را: «تا بشناسم که آبم از سر تیر است» بخوانیم و ضبط آقای قزوینی را در لیباب الالباب صحیح بشماریم تا محتاج بتوجهات بعید یا تصرف در اشعار قدما نشویم؟

۳- آیا مولوی ترك بوده است؟

آقای نصرالله ضیائی از طهران چنین مینویسند:

«یکی از مؤلفین ترك در کتابی که اخیراً راجع بتاریخ ادبیات ایران نوشته با این که ادبیات ایران را از اوّل دوره هخامنشیان تا دوره معاصر بترتیب با ذکر شرح حال بزرگان آن در آنجا مورد بحث قرار داده ولی متعزّض ترجمه حال بعضی از بزرگان شعراء و دانشمندان ایران مانند ابوعلی سینا و جلال الدین مولوی وغیره نشده است و ظاهراً چنین بنظر میرسد که در این قسمت مؤلف مزبور تعدد داشته و آنها را کاملاً ترك نژاد میدانسته است.

موضوعی که بیشتر این حدس را تقویت میکند اینست که سابقاً نیز در یکی از مؤلفات ترك ها صریحاً نوشته شده بود «مولانا جلال الدین رومی صرفاً ترك نژاد است» متمنی است در مجله یادگار در ستون خوانندگان مرقوم فرمایند این عقیده مؤلفین ترك نسبت بشعراء و دانشمندان ایران بر چه اساس مبتنی بوده و آیا با توجه باینکه زبان ادبی این بزرگان زبان فارسی بوده و مولد آنها نیز در عصری که میزیسته اند جزء خاك ایران محسوب میشده میتوان در نسبت آنان بایران تردیدی داشت؟»

ما اصلاً نمیخواستیم باین سؤال جواب دهیم زیرا که هر کس در اثبات بدیهیات و توضیح واضحات بکوشد اهل خرد او را بعمل عبث یا سفاهت منسوب مینمایند.

ما نمیخواهیم بکسی توهین کنیم یا سایر ملل را در بزرگ داشتن مشاهیر خود و مباهات بوجود آنان تخطئه یا ملامت نمائیم بلکه چون این نکته پیش مردم با انصاف مسلم است که علم و هنر و ادب و وطنی مخصوص ندارد و عالم هنرمند و ادیب از هر قوم و نژاد که باشند از این نظر که بیشرافت معرفت و ادب و هنر عمومی خدمت کرده اند طبعاً باید طرف احترام عموم ملل باشند و همه کس نسبت بایشان سپاسگزاری نماید ما هم در این راه با ایشان هم آوازیم

ما بسیار خوشوقتیم که حق شناسان سایر ملل هم با ما در بزرگی داشتن علما و ادبا و هنرمندان ایرانی شرکت کنند و مثل ما بوجود ایشان افتخار بورزند اما امری که نمی تواند طرف تصدیق ما و هر قاضی بیغرضی قرار گیرد مخدوش ساختن حقایق تاریخی و بستن افتخارات ملل دیگر بخود و چسبانیدن ایشان است بقوم و نژاد خویش آن هم بزور چسبهای نچسبی که درز آن از فرسنگها راه پیدا است و موجب افتضاح کسانی است که باین قبیل اعمال تقلب و تعصب دست میزنند.

بدبختانه يك عده از همسایگان ما که قرنهای بعد از ما بنعمت استقلال و آزادی رسیده اند و سالها محکوم حکم ایرانیان بوده بلکه با ایشان مدت های متمادی تحت يك حکم و اداره و با آداب و تمدنی مشترك میزیسته اند و اسلام بین ایشان هیچگونه فرق ملتی و نژادی نمیگذاشته است امروز که بر اثر حوادث تاریخی از ما جدا شده و در پی تزئید افتخارات علمی و ادبی افتاده اند هر روز بيك شکل و بیهانه يك رشته اسناد پا در هوایی که واضع آنها نیز خود ایشانند بزرگان ایرانی را بخود منتسب میسازند تا آنجا که اگر این روش ناپسند ادامه پیدا کند چیزی نخواهد گذشت که برای خود ایران البته در نظر این غارتگران ادبی کسی از اهل علم و ادب و هنر بجای نخواهد ماند!

وقتی در یکی از نشریات کابل که سعی مخصوصی در افغان جلوه دادن تمام ایرانیان توّلد شده در مشرق ایران داشت دیدم که بعد از افغان کردن تمام متولّدین بست و بلخ و بامیان و قندوز و اسفزار و هرات چون نوبت بخسروی سرخسی شاعر مخصوص شمس المعالی قابوس بن وشمگیر زیاری رسیده بود برای آنکه بگوید که خسروی سرخسی هم افغان بوده نوشته بود که خسروی سرخسی در قسمتی از سرخس که در مشرق رودخانه تجن واقع و امروز (یعنی از بعد از هفتم رجب ۱۲۷۳ که انگلیسها بزور و جبر هرات و قسمتی از مشرق خراسان را از ایران منتزع ساختند) جزء افغانستان است توّلد یافته و مادر او مثلاً او را طرف غربی تجن نژائیده است!

اگر در تحقیقات تاریخی این قبیل ادعاهای پوچ و مضحک ملاک صحت وقایع شمرده شود پس باید فاتحه تاریخ را خواند در صورتیکه چنین نیست و تاریخ اصول و

قواعدی علمی دارد که شرط اول آن در تحقیقات تاریخی خالی بودن مورخ است از تعصب و غرض.

مولوی و ابوعلی سینا را تا سی و چهار سال قبل که طرز جدید تحقیق تاریخی در سواحل بوغاز بوسفر کشف نشده بود همه کس بحق ایرانی میدانست و هیچکس از فضیلتی فرنگی که بقیود و قواعد علمی پای بند و از غرض و مرض خالیند آنان را ترک ندانسته بودند چنانکه هم امروز نیز چنین نمیدانند.

حال اگر امروز کسانی پیدا شده اند که حتی زردشت و فردوسی و نظامی را هم ترک میدانند چون غرضشان از طرح این دعوی منحصر است بستن افتخارات ملل دیگر است بخود نه کشف حقایق تاریخی باید باین قبیل تحقیقات متعصبانه خندید و هیچوقت آنها را جدی نگرفت و از طرح اینگونه مسائل از طرف مدعیان عصبانی نشد مثلاً اگر کسی مولوی را که در سال ۶۰۴ قمری یعنی ۹۵ سال قبل از تأسیس دولت عثمانی در بلخ (یکی از چهار شهر بزرگ خراسان) در قلمروی که همه اجزاء آن جز پادشاه و لشکر از نژاد ایرانی بوده تولد شده و اصلاً هم نسبت بابو بکر صدیق خلیفه اول پیغمبر اسلام میرسانده و در تمام آثار و اشعار او حتی يك مصراع ترکی نیز دیده نمیشود و هر چه هم از او بجا مانده بزبان فارسی فصیح دری است ترك بدانند باید بعقل او خندید، همین حال ثابت است برای ابوعلی سینا و نظامی و عنصری و سنائی و سیدحسن و امثالهم.

اگر خدای نخواست و چنانکه مقتضی تاریخ و تحوّل روزگار است روزی موقتاً خراسان از ایران جدا و مثلاً ضمیمه افغانستان یا ترکمنستان شود آیا فردوسی و خیام و غزالی و عطار و انوری و هزارها مثل ایشان افغان یا ترکمن محسوب خواهند شد یا بر سر انتساب آنان بیک طرف بین افغانه و تراکمه نزاع در خواهد گرفت؟

در قدیم در حمامهای بخارا مرسوم چنین بود که هر کس تازه برای استحمام بحمامی قدم میگذاشت اول دلاکی که او را میدید برای آنکه این تازه وارد مشتری خاص او محسوب شود و دلاکان دیگر او را بحساب خود نیاورند بمحض اینکه می نشست بعجله مشتکی گل سرشوی بر سر او میزد و مشتری تازه وارد مجبور بود که آنقدر صبر کند تا

همان دلاک از کارهای دیگر خود فارغ شود و بسر وقت او بیاید.

یکی از همین تازه واردین همینکه بحمام رسید و نشست در آن واحد دو دلاک بسر او رسیدند و هر کدام يك مشت گل بر سر او زدند و در موقع استحمام هر دو بسر وقت او آمدند و هر کدام سر آن بیچاره را بسمت خود میکشیدند که این سر از آن من است.

بیچاره مشتری پس از آنکه سر خود را در چنین کشمکشی سخت دید گفت بیهوده با یکدیگر نزاع نکنید این سر نه از آن تست نه از آن او بلکه از آن من است.

حال يك عده از بزرگان ایرانی نیز بدبختانه امروز همین کیفیت را پیدا کرده است. اهل علم و ادب و هنر که از خود آثاری زنده و گویا بجای گذاشته‌اند و اصل و نسب ایشان نیز محرز و مسلم است خوشبختانه حال خشت و گل و آب و خاک و سایر اشیاء مادی را ندارند که کسی بزور یا بوسیله معامله و خرید بتواند آنرا از چنگ صاحبان اصلی آنها خارج کند، تا مثنوی و شاهنامه در دنیا باقیست و تا مردم با انصاف میدانند که بلخ و بخارا و سمرقند و غزنین و گنجه و اران قرنهای اجزاء اصلی ایران بوده و سکنه آنها جز بفارسی تکلم نمیکرده‌اند همه شهادت خواهند داد که مولوی و فردوسی و رودکی و عنصری و دقیقی و انوری و سوزنی و سنائی و نظامی و خاقانی و هموطنان هنرمند دیگر ایشان ایرانی بوده‌اند، مدعیان هر چه میخواهند بگویند و بهر طناب پوسیده‌ای که میخواهند متمسک شوند.

۴ - سوالات آقای رهبر شوریده

بدبختانه ما بهیچیک از دو سؤال سرکار نمیتوانیم جوابی داد زیرا که جواب یکی از آنها بسیار مفصل خواهد شد و با کثرت مشغله و ضیق مجال مجله این کار علی‌العجاله برای ما میسر نیست.

در باب سؤال دیگر هم چون راجع بمعاصرین است و شرط ما اینست که در باب احوال و عقاید معاصرین چیزی ننویسیم از جواب دادن بآن معذوریم.

مطبوعات تازه

۱ = صنایع ایران بعد از جنگ

نگارش آقای مهندس علی زاهدی ۱۳۷ صفحه، چاپ رنگین، طهران اسفند ۱۳۲۳ شمسی.

این کتاب از سه فصل مرکب است: فصل اول شامل ذکر مسائل اقتصادی که ایجاد و توسعه و نگاهداری صنایع مرتبط بآنهاست، فصل دوم در ذکر صنایعی است که باید مورد توجه و حمایت خاص دولت قرار گیرد، فصل سوم راجع است بمعادن ایران. در این کتاب که مؤلف فاضل آن خود از متخصصین معدن و درکار صنایع آشنا و صاحب تجربه اند احوال اقتصادی و صنایع و معادن ایران بخوبی تشریح شده و راه حمایت و دفاع از صنایع موجوده و طریق توسعه آن با عباراتی روشن و خالی از تکلف معین گردیده است، ما خوانندگان خود را بمطالعه این کتاب کوچک پرفایده جداً توصیه میکنیم.

۲ = سخنان شهریاران

نگارش آقای طاهری شهاب ۶۴ صفحه، ساری، فروردین ماه ۱۳۲۵ شمسی. این رساله کوچک و مفید مشتمل است بر سخنان حکمت آمیز و پاره ای نوادر و اشعار که از پادشاهان ایران از ابتدای سلطنت هخامنشیان تا امروز منقول و در تواریخ و تذکره ها جمع آمده است.

۳ = قرار داد اجتماعی

تألیف ژان ژاک روسو، ترجمه آقای غلامحسین زیرک زاده شامل دو کتاب اول از آن بانضمام شرح مفصلی راجع بزنگانی و آراء و عقاید روسو، ۹۴ صفحه، شرکت چاپ چهر، طهران ۱۳۲۴ شمسی.

در باب اهمیت و معرفی کتاب قرار داد اجتماعی هر چه گفته شود زائد است زیرا که همه کم و بیش روسو و این شاهکار مشهور او را میشناسند و از تأثیر و نفوذ آن در اذهان و افکار مردم فرانسه و دخالتی که آن در تهیه اسباب انقلاب کبیر داشته مسبقند. چیزی که در اینجا باید بآن اشاره کرد مهارتی است که مترجم محترم آن در ترجمه بکار برده و سلاست و سلامتی است که در انشاء ایشان نمودار است. کتاب قرار داد اجتماعی کتابی فلسفی و ادبی است و ترجمه این قبیل کتب در صورتیکه مترجم بخوبی آشنا بزبان ترجمه و از آن گذشته اهل اصطلاح نباشد بسیار مشکل خواهد بود انصاف این است که آقای زیرک زاده بخوبی از عهده ایفای این وظیفه خطیر بر آمده و با بدست دادن یک نمونه بسیار خوب از ترجمه فارسی زبانان را با استفاده از مضامین یکی از معروفترین کتب دنیا معاونت نموده اند.

۴- زنان دانشمند

تألیف مولیر شاعر معروف فرانسوی، ترجمه آقای حسن ره آورد، ۱۱۹ صفحه چاپخانه علمی طهران ۱۳۲۴ شمسی.

اگر چه مترجم محترم این منظومه بسیار مشکل در ترجمه آن متحمل زحمت بسیار شده و حتی المقدور سعی کرده اند که از اصل بیان مؤلف اصلی منحرف نشده باشند باز ترجمه ایشان خالی از انتقاد بنظر نمیرسد.

عنوان ترجمه بعقیده ما درست نیست زیرا که اگر چه اصل فرانسه آن *Les Femmes Savantes* است و ترجمه تحت اللفظی آن همان زنان دانشمند میشود لیکن همه میدانند که غرض موایر از نوشتن این کمدی استهزاء زنانی است که دانش را بخود بسته و بوسیله آن بر دیگران فضل میفروشند.

مناسبترین ترجمه ها برای این کلمه «زنان فضل فروش» است، در فرانسه هم *Femme Savante* را در کتابهای لغت چنین ترجمه میکنند:

Femme savante, Femme qui fait un etalage ridicule de sa science یعنی زنی که

علم خود را بوضعی مضحك برخ مردم میکشد و در پیش این و آن از آن بساط مسخره آمیزی، پهن میکند.

از این موضوع گذشته انشاء ترجمه هموار و يك نواخت نیست باین معنی که در مقابل کلماتی از قبیل انشاد و ظرائف و نقطه اتکاء و مرکز ثقل و انتزاع معانی و عوالم نازله کلمات یا ترکیبات عامیانه‌ای از قبیل تراوشات و تکیده و بلد بودن و تراکت و بزنگاه یا تعبیراتی از قبیل زبان گرك بجای زبان یونانی و اغلاطی مثل مصرع بجای مصراع در این ترجمه نسبة فراوان است و از همه ناموزون تر اشعار فارسی قدما مثل فردوسی و موالوی و سعدی و حافظ است که بمناسبت یا بی مناسبت در ترجمه داخل شده. ما مساعی و زحمات آقای ره آورد را در این ترجمه خالصانه مشکور میدانیم لیکن امید ما اینست که ایشان بار دیگر در این کار تجدید نظری کنند و در طبع دیگری که از آن انشاء الله خواهند کرد پاره‌ای نقایص را رفع نمایند تا ترجمه ایشان لایق شأن کتابی شود که از شاهکارهای جاوید ادبیات عمومی دنیاست.

○ = حماسه سمرائی در ایران

از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری تألیف آقای دکتر ذبیح الله صفا ۵۸۵ صفحه بخط ریز، طهران چاپ خودکار ایران اسفند ۱۳۳۵ شمسی.

موضوع این کتاب نفیس در کیفیت تکوین و تدوین روایات ملی و نظم آنها بلهجات اوستائی و پهلوی و دری و حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی و بنیاد داستانهای ملی ایران است از موقعیکه ساکنین آریائی ایران بنظم یا نثر حماسه‌های قومی خود را بیان کرده و برای اخلاف بیادگار گذاشته‌اند تا زمان ما.

این کتاب که با نهایت دقت و بحث برشته تألیف درآمده یکی از نمونه‌های بسیار خوب سبک تحقیق و تتبع تاریخی است که خوشبختانه از چندی قبل در ادبیات ما شروع بنضج کرده. امید است که این سبک و روش صحیح که کتاب جشن سده کرده آورده دانشمند معظم آقای پورداود و همکاران ایشان نمونه دیگری از آنست ادامه یابد تا کسانی که میخواهند مسائل تاریخی مربوط بایران را مورد تحقیق قرار دهند از آن تقلید کنند و با نوشتن رسائل و کتبی که مستند بمانند با آخذی صحیح نیست آبروی ایران را نبرند.

چند توضیح

۱ - توضیحی در باب دهان

در صفحه ۶۵ از شماره قبل در باب تلفظ صحیح لفظ « دهان » که آقای محمد مهدی افضل شرحی نوشته بودند آقای مهندس قائم مقامی چنین مینویسند :

« روش نگارنده در قید و ضبط اسماء اماکن و قبایل و اشخاص چنین است که آنها را بنحوی که خود اهالی تلفظ میکنند ثبت مینماید و اگر در آن اسم تحریف و تصحیفی شده اصل آنرا در حاشیه و یا بین الهالین یاد آور خواهد شد مگر اینکه بطور وضوح اشتباه یا تحریف و تصحیفی که شده معلوم باشد، در این صورت صحیح آنرا در متن و نا صحیح آنرا در حاشیه یاد آور میشود و در مورد کلمه دهان که اسم شخص است نگارنده هنوز اصل و معنی آنرا نمیداند بنا بر این بهمان نحو که بر زبان اهالی محل جاری است یعنی بضم دال ضبط گردیده . شاید هم اگر بر اصل این اسم اطلاع حاصل شود با فتح دال همانطور که آقای افضل نوشته اند باشد اما نگارنده ناگزیر است تا وقتی دلیلی قاطع بر مفتوح بودن حرف آن بدست نیامده آن را بنحوی که تلفظ می شود ضبط نماید . »

۲ - توضیحی در باب قائل قصیده چون و چرا

و تصحیح اغلاط چاپی آن

آقای مجتبی مینوی از لندن چنین مینویسند :

در قصیده « چون و چرا » که ابوالهثیم جرجانی سروده و در شماره هشتم از سال دوم مجله یادگار بطبع رسید ، برخی اغلاط چاپی روی داده که محتاج بتصحیح و اصلاح است . علاوه بر این مدیر محترم مجله در مقدمه آن یادداشتی افزوده اند که مجبورم نکته ای در آن خصوص عرض کنم .

آقای اقبال مینویسند که « بیهقی اورا بوزجانی نوشته ۰۰۰ چون نسخه ایاصوفیا غلط بسیار دارد محتملست که ناسخ ندانسته بوزجانی یا بجرجانی تحریف کرده باشد » . اولاً ما از کجا میدانیم که بیهقی « بوزجانی » نوشته بوده است ، فقط میتوانیم بگوئیم که در تسمه صوان الحکمه چاپ لاهور این ابوالهثیم را بنسبت « البوزجانی » مذکور داشته اند ؛ ولی این امر مربوط بناشر کتابست ، زیرا که در نسخه اساسی (یعنی نسخه آهلوار در برلن) نسبت او الجورجانی بوده است ؛ و در ترجمه فارسی همین کتاب که موسوم است به دره الاخبار (ص ۹۱ چاپ لاهور و ص ۷۸ چاپ طهران) نیز الجورجانی ضبط شده است .

ثانیاً نسخه جامع الحکمتین هر چند که اغلاط بسیار دارد در این مورد نمیتوان بآن چنین نسبتی داد ، زیرا که کاتب این نسخه آن اندازه قوه تصرف نداشته است که لفظ البوزجانی را هر دفعه ای که نقل کرده است به الجرجانی تبدیل کند .

اما اغلاط چاپی از این قرار است : علامت استفهائی در انتهای آیات ۳۲ و ۳۳ راند است .

مصرع دوم از بیت ۴۱ باید چنین خوانده شود « بخوابندش و بداردش بر برو بکنار » . در مصرع اول از بیت ۵۹ « پس از چنین شمری » صحیح است . در حاشیه بر بیت ۶۳ چنین بخوانید که « مراد از (تخم بهار) برج حمل است » . در بیت ۸۰ « آیا مقدر تقدیر » خوانده شود ، و در بیت ۸۱ شماره بیت اصلاح شود .

فهارس سال دوم

۱- فهرست مطالب

مسائل روز : لزوم احیای کتب قدیمه ۱:۱ - ۸، کهنه ونو ۲:۱ - ۷، زبان ترکی در آذربایجان ۳:۱ - ۹، کتابهای خواندنی ۴: ۱ - ۶، مطبوعات زبان آور ۵: ۱ - ۴، سیاست زبان ۷-۱۱: ۶، آزادی قلم ۷: ۱ - ۶، جغرافیای ایران ۸: ۱ - ۸، اصفهان و آثار تاریخی آن ۹: ۱ - ۸، ترجمه مقاله آزادی فکر ۱۰: ۱ - ۹.

مباحث تاریخی : پناه آوردن همایونشاه بایران ۱: ۹-۲۸، عاقبت نادرشاه ۲: ۳۱-۴۳، ذیل تاریخ مشعشعیان ۹: ۲۶.

نسخ خطی : کتاب منافع حیوان ۱: ۳۸-۵۳، شاهدصادق ۴: ۱۹-۵۰، ۳۶-۲۷، ۳۳-۲۰، ۶: ۳۰-۱۹، ۷: ۲۷-۸، ۲۹-۲۷، ۹: ۳۷-۱۰، ۲۳-۳۲، تاریخ کلام الملوك ۶: ۶-۵۶، ۶۱: سفرنامه خسرو میرزا ۷: ۶۸-۷۴.

داستانهای تاریخی : دون ژوان ایران ۳: ۷۳-۸۰، حاجی حسینخان مروی ۶: ۷۴-۸۰، هنر در همه ایام سبب حرمان بوده ۴: ۸۰، انوری و عبود الحکمه ۷: ۴۴-۴۹.

روزنامه نگاری در ایران : ۱: ۳۱-۳۷، چند روزنامه مهم در عهد ناصرالدین شاه ۳: ۵۱-۶۱، ایضا ۴: ۵۱-۵۷.

اشعار : یک قطعه از عطار ۱: ۳۷، یک قطعه از سیف اسفرنگی ۲: ۳۳، یک قطعه از صاحب دیون جوبنی ۴: ۶، تغزلی از اثیرالدین اخسیکتی ۴: ۵۰، یک قطعه از جوهری زرگر ۵: ۷۵، قصیده انوری در فتنه غر ۵: ۶۱-۶۴، حبسیه مجیرالدین بیلقانی ۶: ۵۵-۵۸، یک قطعه از دهقان علی ۶: ۵۸، یک قطعه از انوری ۷: ۳۷، وصف بهار از ادیب صابرو عید زاکانی ۸: ۵۸-۶۱.

تاریخ جدید ایران : اعتضاد السلطنه و بایه ۱: ۵۴-۶۶، محمد حسینخان مقدم آجودانباشی ۲: ۱۹۰-۳۰، نادر میرزا و تاریخ تبریز ۵: ۱۵۰-۲۶، مسافرت ناصرالدین شاه بفرنک ۵: ۴۱-۵۱، حاجی میرزا حسینخان و حسام السلطنه ۷: ۵۰-۵۵.

شعراي گمنام : قوامی رازی ۱: ۴۷-۷۲، هلالی جغتائی استرآبادی ۳: ۶۵-۷۱، مکتبی شیرازی ۵: ۵۲-۶۴.

سابقه تمدن جدید در ایران : ترجمه کتاب چین بفارسی ۲: ۸-۱۸، اولین دور بین نجومی ۱۰: ۳۳-۳۶.

بزرگان شعراي اخیر : مرحوم وحید دستگردی ۵: ۶۵-۶۹، تار گرمرودی ۸: ۷۲-۷۶.

- تحقیقات ادبی :** تسامحات ادبی ۲ : ۴۴ - ۵۸ : شرح یکی از آیات حافظ ۴ : ۳۷ - ۴۱
اشعار راوندی مؤلف راحة الصدور ۶ : ۸ - ۱۲ : قصیده چون و چرا ۸ : ۹ - ۲۱ : انوری و فتوحی
شاعر ۹ : ۷۰ - ۸۰
- احوال بزرگان :** شمس الدین محمد کیشی ۲ : ۵۹ - ۷۰ : میرزا سید جعفرخان مشیرالدوله
۶ : ۴۳ - ۵۰ : حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی ۸ : ۶۲ - ۷۱ : ادیب پیشاوری و کمال الملک
۷۱ - ۶۲ : ۸
- خاور شناسان بزرگ :** نیکلسن و کریستن سن ۲ : ۷۱ - ۷۸ : ادکار بلوشه
۱۰ : ۱۰ - ۱۹
- خاندانهای مشهور :** خاندان افتخاری بکری قزوینی ۳ : ۱۳ - ۲۰
- مکاتیب تاریخی** يك نامه از محمدخان شیبانی و دو نامه از شاه اسمعیل ۳ : ۲۱ - ۳۲ : مکتوبی
از میرزا طاهر نصر آبادی ۴۷ - ۵۰ : نامه یاب بشاه سلطانحسین ۵ : ۷۰ - ۷۵ : رقم عباس
میرزا ببرزو محمدعلی آشتیانی ۶ : ۶۹ - ۷۳ : يك نامه از عباس میرزا ۷ : ۴۳ - ۴۴ : يك نامه مهم از
قائم مقام ۹ : ۳۸ - ۴۹
- هنرمندان و آثار هنری :** نسخه های مصور جامع التواریخ رشیدی ۳ : ۳۳ - ۴۲ :
مهمترین جامع التواریخ مصور ۶ : ۵۹ - ۶۸ : سلطانعلی مشهدی ۷ : ۷ - ۱۸ : غلامحسین خان درویش
۷ : ۳۸ - ۴۲
- بحث لغوی :** يك سند مهم در باب زبان آذری ۳ : ۴۳ - ۵۰ : تسبیح بمعنی سبجه صحیح
و فصیح است ۵ : ۶ - ۱۴
- جغرافیای بلاد و نواحی :** سیراف قدیم ۴ : ۷ - ۱۸ : رود هیرمند ۵ : ۳۴ - ۴۰ :
قلعه بندر شیراز ۷ : ۲۸ - ۳۷ : کوه تفتان ۷ : ۶۲ - ۶۸
- آثار باستان :** قبر بابا رکن الدین ۴ : ۴۴ - ۴۶ : يك گوشه از عمارت نظامیه ۶ : ۵۱ - ۵۴ :
عشایر ایران : طوایف میان آب خوزستان ۴ : ۵۸ - ۶۸ و ۸ : ۲۲ - ۲۸
- بحث علمی :** مرگ نوع بشر ۶ : ۱۳ - ۱۹
- اخبار علمی :** روابط فرهنگی هند و افغانستان ۸ : ۷۹ - ۸۰ : انجمن جغرافیائی بریتانیای کبیر
۹ : ۵۰ - ۵۷
- ما و خوانندگان :** معنی دلاله ۳ : ۶۲ - ۶۳ : حکایت گاو و دهل زن ۲ : ۶۳ - ۶۴ :
میرزا صادق منشی تبریزی ۲ : ۶۴ - ۶۵ : در باب غزل خیالی و مکتوب شاه اسمعیل ۴ :
۶۹ - ۷۳ : املائی صحیح اوروج ۴ : ۷۲ : جمادی الاخره ۴ : ۷۳ - ۷۴ : بعد از همه سعی و حک
و اصلاح ۶ : ۳۱ : آموزش و دستور ۶ : ۳۱ - ۴۳ : معنی شیلات ۶ : ۳۳ : ۷ : ۷۷ : هریشه گمان میر
که خالی است ۶ : ۳۴ - ۳۵ : بهاء الدین سام غوری ۶ : ۳۵ - ۳۷ : نسب مرحوم نادر میرزا ۶ : ۳۷ - ۳۸ :
راجع به مرحوم فرهاد میرزا ۶ : ۳۸ - ۳۹ : شرح فصوص الحکم ۶ : ۴۲ : سرگذشت انسان ۶ : ۴۲ :
معنی کلمه رند ۷ : ۷۷ - ۷۸ : رساله عروض رشید و طواط ۷ : ۷۸ : سبجه و تسبیح ۷ : ۷۸ - ۸۰ : خلخال و
تزیق و ترکان و تراکه و دیلم ۹ : ۵۸ - ۶۳ : قطعه شعر از کیست ؟ ۱ : ۶۳ : ارزش واقعی يك عده
از کتب تاریخی و تاریخ مفصل صفویه ۹ : ۶۵ - ۶۵ : اصلاح بعضی از اغلاط چاپی ۹ : ۶۵ : گروس

ویجار ۶۶:۹-۶۸، خاور و باختر ۴۸:۹-۶۹، راجع بر حوم صدر اصفهانی ۱۰-۸۵-۶۲؛ تصحیح
یک رباعی ۱۰: ۶۲-، آیامولوی ترک بوده است ۱۰-.

مطبوعات تازه: شرح زندگانی من ۷۳:۱-۷۵، تاریخ هرودوت ۷۶:۱، مطالعات
ایرانی ۷۶:۱، عشاق قندهار ۷۶:۱-۷۷، راز وراثت ۷۷:۱-۷۸، شهای روشن ۷۸:۱، رای و برهن
۷۹:۱-۸۰، مرزهای ایران ۷۹:۲-۸۰، ترجمه تاریخ ایران سایکس ۷۴:۴-۷۵، دکتر مصدق
و نطقهای تاریخی او ۷۵:۴، اشک معشوق ۷۵:۴-۷۹، تاریخ تریاک و تریاکچی در ایران ۷۹:۴،
الذریعه ۷۶:۵-۷۸، نگاهی باقتصاد ایران ۷۸:۵، صفات العاشقین ۷۸:۵، خلسه ۷۹:۵، داستانهای
امثال ۷۹:۵-۸۰، کلیات عشقی ۸۰:۵، قطعاتی چند از ادبیات ارمنی ۷۵:۸-۷۶، دیلمات ۷۶:۷،
ژست ۷۶:۷، صنایع و تمدن مردم فلات ایران، جشن و سده و پوست فریان ۷۷:۸، مرقعات صاحب‌دل،
آراء و عقاید، میزان ملل، ممالک متحده امریکا، از سازمان ملل متفق چه تواند بود؟ ۷۸:۸.
صنایع ایران بعد از جنگ ۱۰-، زنان دانشمند ۱۰-، حماسه سرائی در ایران ۱۰-.

۲- فهرست اسامی نویسندگان و گویندگان

انیر اخسیکتی: یک قطعه شعر ۴: ۵۰

ادیب صابر: وصف بهار ۸: ۵۸-۶۰

اقبال (عباس) مدیرمجله: لزوم احیای کتب قدیمه ۱: ۸-۱، تاریخ روزنامه نگاری ۱: ۳۳-
۳۷، اعتضاد السلطنه و ظهور بایه ۱: ۵۴-۶۷، قوامی رازی ۱: ۶۸-۷۲، کهنه، و نو ۱: ۲-۷، ترجمه
کتاب چین بفارسی ۲: ۸-۱۸، عاقبت نادرشاه ۲: ۳۱-۴۳، گزاردن و گذاشتن و گذشتن ۲: ۵۷-
۵۸، شمس الدین محمدکیشی (به‌مکاری آقای قزوینی) ۲: ۵۹-۷۰، نیکلسن ۲: ۷۱-۷۳، زبان ترکی
در آذربایجان ۳: ۱-۹، خاندان افتخاری بگری قزوینی ۳: ۹-۲۰، نسخه های مصور جامع التواریخ
۳: ۳۳-۴۲، یک سند مهم در باب زبان آذری ۳: ۴۳-۵۰، کتابهای خواندنی ۴: ۱-۶، شرح حال صادق
مینا ۴: ۱۹-۲۱، بابارکن الدین و قبر او ۴: ۳۷-۴۱، مطبوعات زبان آور ۵: ۱-۴، سیاست زبان
۶: ۱-۷، مرک نوع بشر ۶: ۱۳-۱۹، شرح حال میرزا جعفرخان مشیرالدوله ۶: ۳-۵، یک گوشه
از عمارت نظامیه ۶: ۵۱-۵۴، سرگذشت حاجی محمدحسینخان مروی ۶: ۷۴-۸۰، آزادی قلم ۷: ۱-۶،
سلطانعلی مشهدی ۷: ۷-۱۸، جغرافیای ایران ۸: ۱-۸، بیاد دومرد بزرگ کمال‌الملک و ادیب پیشاوری
۸: ۶۲-۷۱، اصفهان و آثار تاریخی آن ۹: ۱-۸، کارآسی شاهنامه خوان ۱۰: ۳۳-۳۶، علیرضای
عباسی و رضای عباسی ۱۰: ۳۷-۵۸

انوری: قصیده او در فتنه غز ۵: ۶۱-۶۴، یک قطعه شعر ۷: ۳۷، بر شما بگذشت و بر ما هم

گذشت (شعر) ۱۰: ۱۹

آقای باستانی راد (حسین): حبسیه مجیر یلقانی ۶: ۵۵-۵۸، سفرنامه خسرو میرزا

۷۴-۶۸:۷

- «بهرامی (دکتر مهدی): مهمترین جامع التواریخ مصور ۶ : ۵۹ - ۶۸ ، علیرضا عباسی
۳۸ : ۱۰ - ۴۶»
- «پرتویضائی: مکتوبی از میرزا طاهر نصر آبادی ۴ : ۴۷ - ۵۰ ، سومین سال فوت
وحد دستگردی ۵ : ۶۵ - ۶۹ ، تاریخ کلام الملوك ۷ : ۵۶ - ۶۱»
- جوهری زرگر هروی : يك قطعه شعر ۵ : ۷۵
- آقای خواص (احمد) : شرح حال غلامحسینخان درویش ۷ : ۳۸ - ۴۲
- «ریاحی (محمد امین) : يك نامه تاریخی از عباس میرزا ۷ : ۴۳ - ۴۴»
- سیف الدین اسفرنگی : يك قطعه شعر ۲ : ۴۳
- سیمون (ژول) : آزادی فکر ۱ : ۱ - ۹
- شطنجی (دهقان علی) : مهتران عصر ما (شعر) ۶ : ۵۸
- صاحب دیوان جوینی : يك قطعه شعر در نصیحت پسرش ۴ : ۶
- آقای صدر هاشمی (محمد) : چند روزنامه در زمان ناصرالدین شاه ۳ : ۵۱ -
- ۶۱ و ۴ : ۵۱ - ۵۸ ، حاجی محمد حسینخان صدر اصفهانی ۸ : ۴۱ - ۵۷
- آقای صفی نیا (رضا) : روزنامه نگاری در ایران ۱ : ۳۷ - ۳۹
- عبید زاکانی : وصف بهار ۸ : ۶۰ - ۶۱
- عسجدی : يك قصیده ۱ : ۲۹ - ۳۰
- عطار (فریدالدین) : يك قطعه شعر ۱ : ۳۷
- آقای فرهاد معتمد (محمود) : مسافرت ناصرالدین شاه بفرنگ ۵ : ۴۱ - ۵۱ حاجی -
میرزا حسینخان و حسام السلطنه ۷ : ۵۰ - ۵۵
- قائم مقام (میرزا ابوالقاسم فراهانی) مکتوب عباس میرزا بمیرزا محمد علی آشتیانی
۶ : ۶۳ - ۷۳ ، يك نامه مهم ۹ : ۳۸ - ۴۹
- آقای قائم مقامی (مهندس جهانگیر) عشایر خوزستان ۴ : ۵۸ - ۶۹ و ۸ : ۲۲ - ۲۸ ،
ذیل تاریخ مشعشان ۹ : ۹ - ۲۶
- «قزوینی (محمد) : نسخه منافع حیوان ۱ : ۳۸ - ۵۳ ، شمس الدین محمد کیشی ۲ : ۵۹ -
۷۰ ، شرح یکی از آیات حافظ ۴ : ۳۷ - ۴۱ : تسیح و سبجه ۵ : ۵ - ۱۴ ، قلعه بندر شیراز ۷ : ۴۸ -
۳۷ ، ادکار بلوشه ۱۰ : ۱۰ - ۱۹
- «قوسی (محمد علی) : محمد حسینخان آجودانباشی ۲ : ۱۹ - ۳۰ ، نادر میرزا
و تاریخ تبریز ۵ : ۲۵ - ۲۶
- «گرون : انجمن جغرافیائی بریتانیای کبیر ۹ : ۵۰ - ۵۷
- «کوهی کرمانی (حسین) : نثار گرمودی ۸ : ۷۲ - ۷۶
- «کیوان سهیمی : تسامحات ادبی ۲ : ۴۴ - ۵۶»



آقای گنجی (محمدحسین) : دن ژوان ایران ۳: ۷۱-۸۰

«مخبر (مهندس محمدعلی) : رود هیرمند ۵: ۳۴-۴۰ ، کوه تفتان ۸: ۲۸-۲۷

مجیر بیلقاتی : حبسه ۶: ۵۵-۵۸

آقای مینوی (مجتبی) : قصیده چون و چرا ۹: ۲۱-۲۰

« تئیسسی (سعید) : کریستن سن ۲: ۷۳-۷۸

« نوائی (عبدالحسین) : پناه آوردن همایونشاه بایران ۱: ۲۸-۲۷ ، دو مکتوب از شاه اسماعیل

ویک نامه از محمدخان شیبانی ۳: ۲۱-۳۲ مکتبی شیرازی ۵: ۵۲-۶۰ ، انوری و عیون الحکمة ۷: ۴۵-۴۹

انوری و فتوحی ۹: ۷۰-۸۰

۳- فهرست تصاویر و نقشه ها

- ظهیرالدین بابر و محمد همایونشاه ۱: ۱۰ ، تصویر جوانی شاه طهماسب اول ۱: ۱۴ ، مجلس
 بندیرائی شاه طهماسب از همایون ۱: ۲۲ ، ملاقات شاه طهماسب با همایون ۱: ۲۷ ، عکس یکی از
 صفحات کتاب منافع حیوان ۱: ۴۰ ، ایضاً ۱: ۴۵ ، ایضاً ۱: ۵۲ ، اعتضادالسلطنه ۱: ۵۶ ،
 حاجی میرزا آقا سی ۲: ۲۱ ، محمد شاه قاجار ۲: ۲۶ عادلشاه ۲: ۴۰ ، نیکلسن ۲: ۷۲ ، کریستن سن
 ۲: ۷۴ ، شاه اسمعیل اول ۳: ۲۲ ، تصویری از کتاب جامع التواریخ ۳: ۳۴ ، ایضاً ۳: ۳۶ ، ایضاً
 ۳: ۳۷ ، ایضاً ۳: ۴۲ ، یک صفحه از رساله روحی اناز جانی ۳: ۴۸ ، آتونی شرلی ۳: ۳۷ ، حسینعلی
 بیگ ۳: ۷۷ ، خرابه یکی از حصارهای سیراف ۴: ۱۰ ، خرابه مدرسه سیراف ۴: ۱۲ ، خرابه
 جامع سیراف ۴: ۱۴ ، خرابه قلعه سیراف ۴: ۱۶ ، منظره قبربابا رکنالدین ۴: ۴۳ ، گنبد قبر او
 ۴: ۴۵ ، نقشه رود هیرمند ۵: ۳۶ ، ناصرالدین شاه ۵: ۴۲ ، ملکه ویکتوریا ۴: ۴۴ ، حاجی میرزا
 حسینخان مشیرالدوله و برادرش یحیی خان ۵: ۴۷ ، حاجی فرهاد میرزا ۵: ۴۰ ، وحید دستگردی
 ۵: ۶۶ ، میرزا جعفرخان مشیرالدوله ۶: ۴۴ ، میرزا جعفرخان و هیأت نمایندگان ایران در لندن
 ۶: ۴۹ ، یک گوشه از عبارت نظامیه ۶: ۵۳ ، مستر موری وزیر مختار انگلیس ۶: ۵۴ ، تصاویر
 جامع التواریخ ۶: ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ ، تصویری از یک نسخه خطی آثار الباقیه ۶: ۶۵ ، سلطانعلی
 مشهدی ۷: ۹ ، یک صفحه از خط میرعماد ۷: ۱۱ ، یک صفحه از خط سلطانعلی ۷: ۱۳ ، ایضاً ۷: ۱۶
 و ۱۷ ، غلامحسینخان درویش ۷: ۳۹ ، مرحوم آقا حسینقلی ۷: ۴۱ ، حسامالسلطنه ۷: ۵۱ ، حاجی
 میرزا حسینخان سهسالار ۷: ۵۳ ، منظره قلل تفتان ۷: ۶۳ ، صدر اصفهانی ۸: ۴۲ ، مجسمه
 مرحوم ادیب پیشاوری ۸: ۶۳ ، آخرین عکس مرحوم ادیب پیشاوری ۸: ۶۴ ، مرحوم کمال الملک
 ۸: ۶۸ ، عکس نامه ای از کمال الملک ۸: ۷۱ ، حصار قدیمی اهواز ۹: ۱۰ ، خرابه مسجد قدیم اهواز
 ۹: ۱۱ ، مقام ابراهیم ۹: ۱۳ ، فرمان حکومت مولی نصرالله ۹: ۱۶ ، فرمان مولی عبدالله ۹: ۱۸ ،
 فرمان مولی عبدالله ۹: ۲۰ ، چند نفر از مولایان ۹: ۲۲ ، عکس نامه ای از قائم مقام ۹: ۳۸ ، ایضاً ۹: ۴۳ ،
 نشان انجمن جغرافیائی بریتانیای کبیر ۹: ۵۱ ، شا کلتن ۹: ۵۳ ، منظره ای از صعود باورست ۹: ۵۵ ،
 ادگار بلوشه ۱۰: ۱۶ ، اولین دوربین نجومی ۱۰: ۳۴ ، دو نمونه از خط علیرضای عباسی ۱۰: ۴۰ ،
 رضای عباسی ۱۰: ۴۵ ، یک نمونه از کار رضای عباسی ۱۰: ۴۹ ، تصویری بقلم آقارضا ۱۰: ۵۵